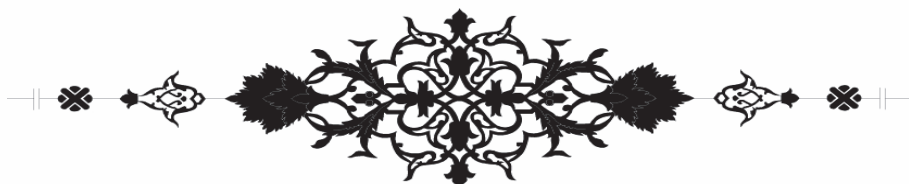


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سورہ مبارکہ

تقرہ

از تفسیر شریف المنیران



که برای حصول و پیدایش خشوع در دل انسان، مظنه قیامت و لقاء پروردگار کافی است؟ چون علومی که به وسیله اسباب تدریجی به تدریج در نفس پیدا می‌شود، نخست از توجه، و بعد شک، و سپس بترجیح یکی از دو طرف شک، که همان مظنه است پیدا شده، و در آخر احتمالات مخالف، تدریجاً از بین می‌رود، تا ادراک جزمی که همان علم است حاصل شود. و این نوع از علم وقتی به خطری هولناک تعلق بگیرد باعث غلق و اضطراب و خشوع نفس می‌شود، و این غلق و خشوع از وقتی شروع می‌شود، که گفتیم یک طرف شک رجحان پیدا می‌کند، و چون امر نامبرده خطرناک و هولناک است، قبل از علم به آن، و تمامیت آن رجحان، نیز دلهره و ترس در نفس می‌آورد.

پس به کار بردن مظنه در جای علم، برای اشاره به این بوده، که اگر انسان متوجه شود به اینکه ربی و پروردگاری، دارد که ممکن است روزی با او دیدار کند، و به سویش برگردد، در ترک مخالفت و رعایت احتیاط صبر نمی‌کند، تا علم برایش حاصل شود، بلکه همان مظنه او را وادار به احتیاط می‌کند.

هم چنان که شاعر گفته:

فقلت لهم: ظنوا بالفی مذحج سراتهم فی الفارسی المسرد^۲

چه شاعر در این شعر مردم خود را به صرف مظنه ترسانده، با اینکه باید مردم را نسبت به دشمن یقینی ترساند، نه نسبت به دشمن مشکوک، و این بدان جهت است که ظن به دشمن هم برای واداری مردم به ترک مخالفت کافی است، و حاجت به یقین نیست، تا شخص تهدیدکننده برای تحصیل یقین در مردم، و تفهیم آنان خود را به زحمت بیندازد و یا اعتنایی به شأن آنان کند.

و بنابراین، آیه مورد بحث با آیه: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ، فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا)^۳، قریب المضمون می‌شود، چون در این آیه نیز امید به دیدار خدا را در واداری انسان به عمل صالح کافی دانسته است، البته همه این حرفها در صورتی است که منظور از لقاء پروردگار در جمله (ملاقوا ربهم)، مسئله قیامت باشد، و اما در صورتی که منظور از آن تصویری باشد که به زودی در سوره اعراف انشاء الله خواهید دید، در آن صورت دیگر هیچ محذوری در کار نیست.

بحث روایی

در تفسیر عیاشی^۴ نیز از علی (علیه السلام) روایت کرده، که در ذیل آیه (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَتْلَهُمْ مُلَاقُوا رَبَّهُمْ) الخ، فرموده: یعنی یقین دارند به اینکه مبعوث می‌شوند، و مراد از ظن در این آیه یقین است.

مؤلف: این روایت را صدوق^۵ نیز نقل کرده.

این شهر آشوب از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: این آیه درباره علی، و عثمان بن مظعون، و عمار بن یاسر، و رفقای ایشان نازل شده است.^۶

بیان آیات

يٰۤاَيُّهَا اِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَاِنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُوْنَ ﴿٤٨﴾

يٰۤاَيُّهَا اِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَاِنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُوْنَ ﴿٤٨﴾

^۱ سوره بقره آیه ۴.

^۲ یعنی به ایشان گفتم گمان کنید که دو هزار مرد جنگی از قبیله مذحج به سوی شما روی آورده‌اند، که بزرگان ایشان همه در زره‌های بافت فارس هستند.

^۳ هر که امید دیدار پروردگارش دارد، باید عمل صالح کند. سوره کهف آیه ۱۱۰.

^۴ عیاشی ج ۱ ص ۴۴ ح ۴۲.

^۵ توحید صدوق ص ۲۶۷ س ۹.

^۶ مناقب و تفسیر برهان ج ۱ ص ۹۴ ح ۷.

ای بنی اسرائیل، نعمت مرا که بر شما ارزانی داشته‌ام به خاطر داشته باشید، و یاد کنید که من شما را با دادن نعمت‌های فراوان بر سایر امت‌ها برتری بخشیدم. (47) و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی از عذاب را از دیگری کفایت نمی‌کند و شفاعتی از او پذیرفته نمی‌گردد و در برابر عذاب، فدیهای معادل آن از او گرفته نمی‌شود و آنان یاری نخواهند شد. (48)

تفاوت نظام اخروی با نظام دنیوی در جزاء

پادشاهی و سلطنت دنیوی از هر نوعی که باشد، و با جمیع شئون و قوای مقننه، و قوای حاکمه، و قوای مجریه‌اش، مبتنی بر حوائج زندگی است، و این حاجت زندگی است که ایجاب می‌کند چنین سلطنتی و چنین قوانینی به وجود آید، تا حوائج انسان را که عوامل زمانی و مکانی آن را ایجاب می‌کند بر آورد.

به همین جهت چه بسا می‌شود که متاعی را مبدل به متاعی دیگر، و منافی را فدای منافی بیشتر، و حکمی را مبدل به حکمی دیگر می‌کند، بدون اینکه این دگرگونیها در تحت ضابطه و میزانی کلی در آید، و بر همین منوال مسئله مجازات متخلفین نیز جریان می‌یابد، با اینکه جرم و جنایت را مستلزم عقاب می‌دانند، چه بسا از اجراء حکم عقاب به خاطر غرضی مهم‌تر، که یا اصرار و التماس محکوم به قاضی، و تحریک عواطف او است، و یا رشوه است، صرفنظر کنند، و قاضی به خاطر عوامل نامبرده بر خلاف حق حکم براند، و تعیین جزاء کند، و یا مجرم پارتی و شفیی نزد او بفرستد، تا بین او و خودش واسطه شود، و یا اگر قاضی تحت تأثیر اینگونه عوامل قرار نگیرد، پارتی و شفیع نزد مجری حکم برود، و او را از اجراء حکم باز بدارد، و یا در صورتی که احتیاج حاکم به پول بیشتر از احتیاجش به عقاب مجرم باشد، مجرم عقاب خود را با پول معاوضه کند، و یا قوم و قبیله مجرم به یاری او برخیزند، و او را از عقوبت حاکم برهانند، و عواملی دیگر نظیر عوامل نامبرده، که احکام و قوانین حکومتی را از کار می‌اندازد، و این سستی است جاری، و عادت است در بین اجتماعات بشری.

و در ملل قدیم از وثنی‌ها و دیگران، این طرز فکر وجود داشت، که معتقد بودند نظام زندگی آخرت نیز مانند نظام زندگی دنیوی است، و قانون اسباب و مسببات و ناموس تأثیر و تأثر مادی طبیعی، در آن زندگی نیز جریان دارد، لذا برای اینکه از جرائم و جنایاتشان صرفنظر شود، قربانیها و هدایا برای بت‌ها پیشکش می‌کردند، تا به این وسیله آنها را در برآورده شدن حوائج خود برانگیزند، و همدست خود کنند، و یا بت‌ها برایشان شفاعت کنند، و یا چیزی را فدی و عوض جریمه خود می‌دادند، و به وسیله یک جان زنده یا یک اسلحه، خدایان را به یاری خود می‌طلبیدند، حتی با مردگان خود چیزی از زیور آلات را دفن می‌کردند، تا به آن وسیله در عالم دیگر زندگی کنند، و لنگ نمانند، و یا انواع اسلحه با مردگان خود دفن می‌کردند، تا در آن عالم با آن از خود دفاع کنند، و چه بسا با مرده خود یک کنیز را زنده دفن می‌کردند، تا مونس او باشد، و یا یکی از قهرمانان را دفن می‌کردند، تا مرده را یاری کند، و در همین اعصار در موزه‌های دنیا در میان آثار زمینی مقدار بسیار زیادی از این قبیل چیزها دیده می‌شود.

در بین ملل اسلامی نیز با همه اختلافی که در نژاد و زبان دارند، عقائد گوناگونی شبیه به عقائد خرافی گذشته دیده می‌شود، که معلوم است ته مانده همان خرافات است، که به توارث باقی مانده است، و ای بسا در قرون گذشته رنگهای گونه‌گونی به خود گرفته است، و در قرآن کریم تمامی این آراء واهیه و پوچ، و اقاولیل کاذبه و بی اساس ابطال شده، خدای عز و جل درباره‌اش فرمود: (وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ)^۱، و نیز فرموده: (وَ رَأَوْا الْعَذَابَ، وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ)^۲. و نیز فرموده: (وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادًی، کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرْکُنتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ، وَ مَا نَرٰی مَعَكُمْ شُفَعَاءَکُمْ، الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَآءُ، لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ، وَ ضَلَّ عَنْکُمْ مَا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ)^۳ و نیز فرموده: (هٰذَا لَکَ تَبْلَؤُا کُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ، وَ رُدُّوْا اِلَی اللّٰهِ مَوْلَآهُمْ الْحَقُّ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ)^۴.

^۱ امروز تنها مؤثر خداست. سوره انفطار آیه ۱۹.

^۲ عذاب را می‌بینند و دستشان از همه اسباب بریده می‌شود. سوره بقره آیه ۱۶۶.

^۳ امروز تک تک و به تنهایی نزد ما آمدید، همانطور که روز اولی که شما را آوردیم لخت و تنها آفریدیم، و آنچه بشما داده بودیم با خود نیاوردید، و پشت سر نهادید، با شما نمی‌بینیم آن شفیعی که یک عمر شریکان ما در سرنوشت خود می‌پنداشتید، آری ارتباطی که بین شما بود، و به خاطر آن منحرف شدید، قطع شد، و آنچه را می‌پنداشتید (امروز نمی‌بینید). سوره انعام آیه ۹۴.

^۴ در آن هنگام هر کس به هر چه از پیش کرده مبتلا شود، و به سوی خدای یکتا مولای حقیقی خویش بازگشت یابند، و آن دروغها که می‌ساخته‌اند نابود شوند. سوره یونس آیه ۳۰.

و همچنین آیاتی دیگر، که همه آنها این حقیقت را بیان می‌کند، که در موطن قیامت، اثری از اسباب دنیوی نیست، و ارتباطهای طبیعی که در این عالم میان موجودات هست، در آنجا به کلی منقطع است، و این خود اصلی است که لوازمی بر آن مترتب می‌شود، و آن لوازم به طور اجمال بطلان همان عقائد موهوم و خرافی است، آن گاه قرآن کریم هر یک از آن عقائد را به طور تفصیل بیان نموده، و پنبه‌اش را زده است، از آن جمله مسئله شفاعت و پارتی‌بازی است، که درباره آن می‌فرماید: (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا، وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ، وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ)،^۱ و نیز فرموده: (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ فِيهِ وَ لَا خَلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ)^۲ و نیز فرموده: (يَوْمَ لَا يَغْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا)،^۳ و نیز فرموده: (يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ، مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ)^۴ و نیز فرموده ما لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ؟ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ.^۵ و نیز فرموده: (وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ، وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ، قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ أَنَّ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ؟ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، بغیر خدا چیزی را می‌پرستند که نه ضرری برایشان دارد، و نه سودی به ایشان می‌رساند، و می‌گویند: اینها شفیعان ما به نزد خدایند، بگو: آیا به خدا چیزی یاد می‌دهید که خود او در آسمانها و زمین اثری از آن سراغ ندارد؟ منزه و والا است خدا، از آنچه ایشان برایش شریک می‌پندارند)،^۶ و نیز فرموده، (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ، وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ، ستمکاران نه دوستی دارند، و نه شفيعی که سخنش خریدار داشته باشد)^۷ و نیز فرموده: (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ)،^۸ و از این قبیل آیات دیگر، که مسئله شفاعت و تأثیر واسطه و اسباب را در روز قیامت قیامت نفی می‌کند، (دقت فرمائید).

اثبات شفاعت در قرآن

قرآن کریم با این انکار شدیدش در مسئله شفاعت، این مسئله را به کلی و از اصل انکار نمی‌کند، بلکه در بعضی از آیات می‌بینیم که آن را فی الجمله اثبات مینماید، مانند آیه: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ، أَمْ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ؟)^۹ که می‌بینید در این آیه به طور اجمال شفاعت را برای خود خدا اثبات نموده: و نیز آیه: (لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ)،^{۱۰} و آیه: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا)،^{۱۱} و نیز فرموده: (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، وَ مَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ)،^{۱۲} و نیز فرموده: (إِنَّ رَبَّكُمْ، اللَّهُ، الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ).^{۱۳}

^۱ بهره‌یزید از روزی که احدی به جای دیگری جزاء داده نمی‌شود، و از او شفاعتی پذیرفته نیست، و از او عوضی گرفته نمی‌شود، و هیچکس از ناحیه کسی یاری نمی‌گردند. سوره بقره آیه 48.

^۲ روزی که در آن نه خرید و فروشی است، و نه رابطه دوستی. سوره بقره آیه 254.

^۳ روزی که هیچ دوستی برای دوستی کاری صورت نمی‌دهد. سوره دخان آیه 41.

^۴ روزی که از عذاب می‌گریزد ولی از خدا پناه‌گاهی ندارید. سوره مؤمن آیه 33.

^۵ چرا به یاری یکدیگر برنمی‌خیزید؟ بلکه آنان امروز تسلیمند. سوره صافات آیه 26.

^۶ سوره یونس آیه 18.

^۷ سوره مؤمن آیه 18.

^۸ سوره شعراء آیه 101.

^۹ او است الله، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غیر او سرپرست و شفيعی ندارید، آیا باز هم متذکر نمی‌گردید؟! سوره سجده آیه 4.

^{۱۰} به غیر او ولی و شفيعی برایشان نیست. سوره انعام آیه 51.

^{۱۱} بگو شفاعت همه‌اش مال خدا است. سوره زمر آیه 44.

^{۱۲} مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که بدون اذن او نزد او شفاعتی کند؟ او میدانند اعمالی را که یک یک آنان کرده‌اند، و همچنین آثاری که از خود بجای نهاده‌اند. سوره بقره آیه 255.

^{۱۳} به درستی پروردگار شما تنها الله است، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، آن گاه بر عرش مسلط گشته، تدبیر امر نمود، هیچ شفيعی نیست مگر بعد از آنکه او اجازه دهد. سوره یونس آیه 3.

و نیز فرموده: (وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ، وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ، وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى، وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ)^۱، و نیز فرموده: (وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)^۲.

و نیز فرموده: (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)^۳، و نیز فرموده: (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ، وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا)^۴.
و نیز فرموده: (وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)^۵، و نیز فرموده: (وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ، لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى)^۶.

این آیات به طوری که ملاحظه می‌فرمائید، یا شفاعت را مختص به خدای (عز اسمه) می‌کند، مانند سه آیه اول، و یا آن را عمومیت می‌دهد، و برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند، اما با این شرط که خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضی باشد، و امثال این شروط.

و به هر حال، آنچه مسلم است، و هیچ شکی در آن نیست، این است که آیات نامبرده شفاعت را اثبات می‌کند، چیزی که هست بعضی آن طور که دیدید منحصر در خدا می‌کند، و بعضی دیگر آن طور که دیدید عمومیتش می‌دهد.

طریق جمع بین دو دسته آیات

در بحث قبلی ملاحظه شد که آیات دسته اول، شفاعت را نفی می‌کرد، حال باید دید جمع بین این دو دسته آیات چه می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم نسبتی که این دو دسته آیات با هم دارند، نظیر نسبتی است که دو دسته آیات راجع به علم غیب با هم دارند، یک دسته علم غیب را منحصر در خدا می‌کند، دسته دیگر آن را برای غیر خدا نیز اثبات نموده، قید رضای خدا را شرط می‌کند، دسته اول مانند آیه: (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ)^۷، و آیه: (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ)^۸، و از دسته دوم مانند آیه: (عَالِمُ الْغَيْبِ، فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)^۹.

و هم چنین نسبت میان آن دو دسته آیات شفاعت، نظیر نسبتی است که میان دو دسته آیات راجع بمرگ، و نیز دو دسته آیات راجع به خلقت و رزق، و تأثیر، و حکم، و ملک، و امثال آنست، که در اسلوب قرآن بسیار زیاد دیده می‌شود، یک جا مرگ بندگان، و خلقتشان، و رزقشان، و سایر نامبرده‌ها را به خود نسبت می‌دهد، و جایی دیگر برای غیر خود اثبات می‌کند، و قید اذن و مشیت خود را بر آن اضافه می‌نماید.

و این اسلوب کلام، به ما می‌فهماند که به جز خدای تعالی هیچ موجودی به طور استقلال مالک هیچ یک از کمالات نامبرده نیست، و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده، حتی قرآن کریم در قضا‌های رانده شده به طور حتم، نیز یک نوع مشیت را برای خدا اثبات می‌کند، مثلاً می‌فرماید: (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقَّوْا، فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ، خَالِدِينَ فِيهَا، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا، فَفِي الْجَنَّةِ، خَالِدِينَ فِيهَا، مَا دَامَتِ

^۱ گفتند: خدا فرزندی گرفته، منزه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان آبرومند اویند که در سخن از او پیشی نمی‌گیرند، و بامر او عمل می‌کنند، و او میدانند آنچه را که که آنان می‌کنند، و آنچه اثر که دنبال کرده‌هایشان می‌ماند، و ایشان شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا راضی باشد، و نیز ایشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند. سوره انبیاء آیه ۲۸.

^۲ آنهایی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت کسی نیستند، تنها کسانی می‌توانند به درگاه او شفاعت کنند، که به حق شهادت داده باشند، و در حالی داده باشند، که عالم باشند. زخرف آیه ۸۶.

^۳ مالک شفاعت نیستند، مگر تنها کسانی که نزد خدا عهدی داشته باشند. سوره مریم آیه ۸۷.

^۴ امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر از کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسندیده باشد، او به آنچه مردم کرده‌اند، و نیز به آنچه آثار پشت سر نهاده‌اند، دانا است، و مردم باو احاطه علمی ندارند. سوره طه آیه ۱۱۰.

^۵ شفاعت نزد او برای کسی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که برایش اجازه داده باشد. سوره سبا آیه ۲۳.

^۶ چه بسیار فرشتگان که در آسمانهایند، و شفاعتشان هیچ سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر که بخواهد اذن دهد. سوره نجم آیه ۲۶.

^۷ بگو در آسمانها و زمین هیچ کس غیب نمی‌داند. سوره نمل آیه ۶۵.

^۸ نزد اوست کلیدهای غیب، که کسی جز خود او از آن اطلاع ندارد. سوره انعام آیه ۵۹.

^۹ خدا عالم غیب است واحدی را بر غیب خود مسلط نمی‌سازد، مگر کسی از فرستادگانش که او را پسندیده باشد. سوره جن آیه ۲۷.

السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ^۱، ملاحظه می‌فرمائید که سعادت و شقاوت و خلود در بهشت و دوزخ را را با اینکه از قضاهای حتمی او است، و مخصوصا درباره خلود در بهشت صریحا فرموده: عطائی است قطع نشدنی، اما در عین حال این قضاء را طوری نرانده که العیاذ بالله دست بند به دست خود زده باشد، بلکه باز سلطنت و ملک خود را نسبت به آن حفظ کرده، و فرموده: (پروردگارت به آنچه اراده کند فعال است)، یعنی هر چه بخواهد می‌کند.^۲

و سخن کوتاه اینکه نه اعطاء و دادنش طوری است که اختیار او را از او سلب کند، و بعد از دادن نسبت به آنچه داده ندار و فقیر شود، و نه ندادنش او را ناچار به حفظ آنچه نداده می‌سازد، و سلطنتش را نسبت به آن باطل می‌کند.

از اینجا معلوم می‌شود: آیاتی که شفاعت را انکار می‌کنند، اگر بگوئیم: ناظر به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می‌کند، و می‌خواهد بفرماید: کسی در آن روز مستقل در شفاعت نیست، که چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت کند، و آیاتی که آن را اثبات می‌کند، نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می‌کند، و برای غیر خدا به شرط اذن و تملیک خدا اثبات مینماید، پس شفاعت برای غیر خدا هست، اما با اذن خدا.

حال باید در آیات این بحث دقت کنیم، ببینیم شفاعت و متعلقات آن از نظر قرآن چه معنایی دارد؟ و این شفاعت در حق چه کسانی جاری می‌شود؟ و از چه شیعیانی سر می‌زند؟ و در چه زمانی تحقق می‌یابد؟ و اینکه شفاعت چه نسبتی با عفو و مغفرت خدای تعالی دارد، و از این قبیل جزئیات آن را در چند فصل بررسی کنیم.

1- شفاعت چیست؟

معنای اجمالی شفاعت را همه می‌دانند، چون همه انسانها در اجتماعی زندگی می‌کنند، که اساسش تعاون است.

و اما معنای تفصیلی: این کلمه از ماده (ش-ف-ع) است، که در مقابل کلمه (وتر-تک) به کار می‌رود، در حقیقت شخصی که متوسل، به شفیع می‌شود نیروی خودش به تنهایی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می‌زند، و در نتیجه آن را دو چندان نموده، به آنچه می‌خواهد نائل می‌شود، به طوری که اگر اینکار را نمی‌کرد، و تنها نیروی خود را به کار می‌زد، به مقصود خود نمی‌رسید، چون نیروی خودش به تنهایی ناقص و ضعیف و کوتاه بود.

و اما بحث اجتماعی آن، و اینکه تا چه پایه معتبر است؟ می‌گوییم: شفاعت یکی از اموری است که ما آن را برای رسیدن به مقصود به کار بسته، و از آن کمک می‌گیریم، و اگر موارد استعمال آن را آمارگیری کنیم، خواهیم دید که به طور کلی در یکی از دو مورد از آن استفاده می‌کنیم، یا در مورد جلب منفعت و خیر، آن را به کار می‌زنیم، و یا در مورد دفع ضرر و شر، البته نه هر نفعی، و نه هر ضرری، چون ما هرگز در نفع و ضررهایی که اسباب طبیعی و حوادث کونی آن را تأمین می‌کند، از قبیل گرسنگی، و عطش، و حرارت، و سرما، و سلامتی، و مرض، متوسل به شفاعت نمی‌شویم، وقتی گرسنه شدیم بدون اینکه دست به دامن اسباب غیر طبیعی بزنیم، خود برخاسته برای خودمان غذا فراهم می‌کنیم، و همچنین آب و لباس و خانه و دارو تهیه می‌کنیم.

و توسل ما به اسباب غیر طبیعی، و شفیع قرار دادن آنها، تنها در خیرات و شرور، و منافع و مضاری است که اوضاع قوانین اجتماعی، و احکام حکومت، حال یا به طور خصوص، و یا عموم و یا به طور مستقیم یا غیر مستقیم، پیش می‌آورد، چون در دائره حکومت و مولویت از یک سو، و عبودیت و اطاعت از سوی دیگر، در هر حاکم و محکومی که فرض شود احکامی از امر و نهی هست، که اگر محکوم و رعیت به آن احکام عمل کند، و تکلیف حاکم و مولی را امتثال نماید، آثاری از قبیل مدح زبانی، و یا منافع مادی، از جاه و مال در پی دارد، و اگر با آن مخالفت نموده، و از اطاعت تمرد و سرپیچی کند، آثار دیگری از قبیل مذمت زبانی، و یا ضرر مادی، و یا معنوی در پی دارد، پس وقتی مولایی غلام خود و یا هر کس دیگری که در تحت سیاست و حکومت او قرار دارد مثلا امر بکند، و یا نهی کند، و او هم امتثال نماید، اجری آبرومند دارد، و اگر مخالفت کند، عقاب یا عذابی دارد، از همین جا دو نوع وضع و اعتبار درست می‌شود، یکی وضع حکم و قانون، و یکی هم وضع آثاری که

^۱ اما کسانی که شقی شدند، پس در آن آتشند، و در آن زفیر و شهیق (صدای نفس فرو بردن و برآوردن) دارند، و جاودانه در آن هستند مادام که آسمانها و زمین برقرار است مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت کننده هر چه اراده کند، می‌باشد و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین برقرار است مگر آنچه پروردگارت بخواهد- عطائی است قطع نشدنی. سوره هود آیات 106-108.

^۲ سوره هود آیه 107.

بر موافقت و مخالفت آن مترتب می‌شود. و بنابر همین اساس آسیای همه حکومت‌های عمومی و خصوصی، و مخصوصا حکومت بین هر انسانی با زیر دستش می‌چرخد.

بنابراین اگر انسانی بخواهد به کمالی و خیری برسد، یا مادی و یا معنوی، که از نظر معیارهای اجتماعی آمادگی و ابزار آن را ندارد، و اجتماع، وی را لایق آن کمال و آن خیر می‌داند، و یا بخواهد از خود شری را دفع کند، شری که به خاطر مخالفت متوجه او می‌شود، و از سوی دیگر قادر بر امتثال تکلیف، و ادای وظیفه نیست، در اینجا متوسل به شفاعت می‌شود.

و به عبارتی روشن‌تر، اگر شخصی بخواهد به ثوابی برسد که اسباب آن را تهیه ندیده، و از عقاب مخالفت تکلیفی خلاص گردد، بدون اینکه تکلیف را انجام دهد، در اینجا متوسل به شفاعت می‌گردد، و مورد تأثیر شفاعت هم همین جا است، اما نه به طور مطلق، برای اینکه بعضی افراد هستند که اصلا لیاقتی برای رسیدن به کمالی که می‌خواهند ندارند، مانند یک فرد عامی که می‌خواهد با شفاعت اعلم علماء شود، با اینکه نه سواد دارد، و نه استعداد، و یا رابطه‌ای که میان او و آن دیگری واسطه و شفیع شود ندارند، مانند برده‌ای که به هیچ وجه نمی‌خواهد از مولایش اطاعت کند، و می‌خواهد در عین باغی‌گری و تمردش به وسیله شفاعت مورد عفو مولا قرار گیرد که در این دو فرض، شفاعت سودی ندارد، چون شفاعت وسیله‌ای است برای تتمیم سبب، نه اینکه خودش مستقلا سبب باشد، اولی را اعلم علماء کند، و دومی را در عین یاغیگریش مقرب درگاه مولا سازد.

شرط دیگری که در شفاعت هست، این است که تأثیر شفاعت شفیع در نزد حاکمی که نزدش شفاعت می‌شود باید تأثیر جزافی و غیر عقلایی نباشد، بلکه باید آن شفیع چیزی را بهانه و واسطه قرار دهد که برآستی در حاکم اثر بگذارد، و ثواب او و خلاصی از عقاب او را باعث شود، پس شفیع از مولای حاکم نمی‌خواهد که مثلا مولویت خود را باطل، و عبودیت عبد خود را لغو کند، و نیز نمی‌خواهد که او از حکم خود و تکلیفش دست بردارد، و یا آن را به حکم دیگر نسخ نماید، حالا یا برای همه نسخ کند، و یا برای شخص مورد فرض، که خصوص او را عقاب نکند.

و نیز از او نمی‌خواهد که قانون مجازات خود را یا به طور عموم و یا برای شخص مورد فرض لغو نموده، یا در هیچ واقعه و یا در خصوص این واقعه مجازات نکند، شفاعت معنایش این نیست، و شفیع چنین تأثیری در مولویت مولا و عبودیت عبد، و یا در حکم مولا، و یا در مجازات او ندارد، بلکه شفیع بعد از آنکه این سه جهت را مقدس و معتبر شمرد، از راه‌های دیگری شفاعت خود را می‌کند، مثلا یا به صفاتی از مولای حاکم تمسک می‌کند، که آن صفات اقتضا دارد که از بنده نافرمانش بگذرد، مانند بزرگواری، و کرم او، و سخاوت و شرف دودمانش و یا به صفاتی در عبد تمسک جوید، که آن صفات اقتضاء می‌کند مولا بر او رأفت ببرد، صفاتی که عوامل آمرزش و عفو را برمی‌انگیزد، مانند خواری و مسکنت و حقارت و بدحالی و امثال آن و یا به صفاتی که در نفس خود شفیع هست، مانند محبت و علاقهای که مولا به او دارد، و قرب منزلتش، و علو مقامش در نزد وی، پس منطق شفیع این است که می‌گوید: من از تو نمی‌خواهم دست از مولویت خود برداری، و یا از عبودیت عبدت چشم‌پوشی، و نیز نمی‌خواهم حکم و فرمان خودت را باطل کنی، و یا از قانون مجازات چشم‌پوشی.

بلکه می‌گویم: تو با این عظمت که داری، و این رأفت و کرامت که داری از مجازات این شخص چه سودی می‌بری؟ و اگر از عقاب او صرف‌نظر کنی چه ضرری بتو می‌رسد، و یا می‌گویم: این بنده تو مردی نادان است، و این نافرمانی را از روی نادانیش کرده، و مردی حقیر و مسکین، مخالفت و موافقت او اصلا به حساب نمی‌آید، و مثل تو بزرگواری به امر او اعتنا نمی‌کند، و به آن اهمیت نمی‌دهد، و یا می‌گویم: به خاطر آن مقام و منزلتی که نزد تو دارم، و آن لطف و محبتی که تو نسبت به من داری، شفاعتم را در حق فلانی بپذیر، و از عقابش رها نموده مشمول عفو قرار ده.

از اینجا برای کسی که در بحث دقت کرده باشد، معلوم و روشن می‌گردد که شفیع، عاملی از عوامل مربوط به مورد شفاعت، و مؤثر در رفع عقاب را مثلا، بر عاملی دیگر که عقاب را سبب شده، حکومت و غلبه می‌دهد، حال یا آن عامل همانطور که گفتیم صفتی از صفات مولی است، یا صفتی از صفات عبد است، یا از صفات خودش، هر چه باشد آن عامل را تقویت می‌کند، تا بر عامل عقوبت، یا هر حکمی دیگر که می‌خواهد خنثایش کند، رجحان داده کفه ترازویش را سنگین‌تر سازد یعنی مورد عقوبت را از اینکه مورد عقوبت باشد بیرون نموده، داخل در مورد رفع عقوبت نماید، پس دیگر حکم اولی که همان عقوبت بود، شامل این مورد نمی‌شود، چون دیگر مورد نامبرده مصداق آن حکم نیست، نه اینکه در عین مصداق بودن، حکم شاملش نشود، تا مستلزم ابطال حکم باشد، و تضادی پیش آید، آن طور که اسباب طبیعی بعضی با بعض دیگر تضاد پیدا نموده، سببی

با سبب دیگر معارضه نموده، و اثرش بر اثر دیگری غلبه می‌کند، اینطور نیست، بلکه حقیقت شفاعت واسطه شدن در رساندن نفع و یا دفع شر و ضرر است، به نحو حکومت، نه به نحو مضاده، و تعارض.

نکته دیگری که از این بیان روشن می‌شود، این است که شفاعت خودش یکی از مصادیق سببیت است، و شخص متوسل به شفیع، در حقیقت می‌خواهد سبب نزدیکتر به مسبب را واسطه کند، میان مسبب و سبب دورتر، تا این سبب جلو تأثیر آن سبب را بگیرد، این آن نکته‌ایست که از تجزیه و تحلیل معنای شفاعت بنظر ما رسید، البته شفاعتی که خود ما به آن معتقدیم، نه هر شفاعتی.

شفاعت تکوینی و تشریعی

حال که این معنا روشن شد، می‌گوییم: خدای سبحان در سببیت از یکی از دو جهت مورد نظر قرار می‌گیرد، اول از نظر تکوین، و دوم از نظر تشریع، از نظر اول خدای سبحان مبدء نخستین هر سبب، و هر تأثیر است، و سببیت هر سببی بالاخره به او منتهی می‌شود، پس مالک علی‌الاطلاق خلق، و ایجاد، او است، و همه علل و اسباب، اموری هستند که واسطه میان او و غیر او، و وسیله انتشار رحمت اویند، آن رحمتی که پایان ندارد، و نعمتی که بی‌شمار به خلق و صنع خود دارد، پس از نظر تکوین در سببیت خدا جای هیچ حرف نیست.

و اما از جهت دوم یعنی تشریع، خدای تعالی به ما تفضل کرده، در عین بلندی مرتبه‌اش، خود را به ما نزدیک ساخته، و برای ما تشریع دین نموده، و در آن دین احکامی از اوامر، و نواهی و غیره، وضع کرده، و تبعات و عقوبتهایی در آخرت برای نافرمانان معین نموده، رسولانی برای ما گسیل داشت، ما را بشارتها دادند، و انذارها کردند، و دین خدا را به بهترین وجه تبلیغ نمودند، و حجت بدین وسیله بر ما تمام شد، و (تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا، لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ).¹

حال ببینیم معنای شفاعت با کدام یک از این دو جهت منطبق است؟ اما انطباق آن بر جهت اول، یعنی جهت تکوین، و اینکه اسباب و علل وجودیه کار شفاعت را بکنند، که بسیار واضح است، برای اینکه هر سببی واسطه است میان سبب فوق، و مسبب خودش، و روی هم آنها از صفات علیای خدا، یعنی رحمت، و خلق، و احیاء، و رزق، و امثال آن را استفاده نموده، و انواع نعمتها و فضلها را گرفته، به محتاجان آن می‌رسانند.

و قرآن کریم هم این معنای از شفاعت را تحمل می‌کند، از آن جمله می‌فرماید: (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)،² و نیز می‌فرماید: (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ)³ که ترجمه آنها گذشت.

در این دو آیه که راجع به خلقت آسمانها و زمین است، قهرا شفاعت هم در آنها در مورد تکوین خواهد بود، و شفاعت در مورد تکوین جز این نمی‌تواند باشد، که علل و اسبابی میان خدا و مسببها واسطه شده، امور آنها را تدبیر و وجود و بقاء آنها را تنظیم کنند، و این همان شفاعت تکوینی است.

و اما از جهت دوم، یعنی از جهت تشریع، در این جهت چیزی که می‌توان گفت، این است که مفهوم شفاعت با در نظر گرفتن آن تجزیه و تحلیل که کردیم، در این مورد هم صادق است، و هیچ محذوری در آن نیست، و آیه: (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا)⁴ و آیه (لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)⁵ و آیه (لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى)⁶ و آیه: (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)⁷ و آیه: (وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)⁸ که ترجمه‌های آنها در اول بحث گذشت با این شفاعت، یعنی شفاعت در مرحله تشریع منطبقند.

¹ کلمه پروردگارت در راستی و عدالت تمام شد، و کسی نیست که کلمات او را مبدل سازد. سوره انعام آیه 115.

² سوره بقره آیه 255.

³ سوره یونس آیه 3.

⁴ سوره طه آیه 109.

⁵ سوره سبا آیه 23.

⁶ سوره نجم آیه 26.

⁷ سوره انبیاء آیه 28.

⁸ سوره زخرف آیه 86.

برای اینکه این آیات به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، شفاعت (یعنی شافع بودن) را برای عده‌ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه، و بعضی از مردم، اثبات می‌کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضاء، و این خودش تملیک شفاعت است، یعنی با همین کلامش دارد شفاعت را به بعضی از بندگانش تملیک می‌کند، و می‌تواند بکند، چون (له الملك و له الامر).

پس این بندگان که خدا مقام شفاعت را به آنان داده، می‌توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و سایر صفات علیای او تمسک نموده، بنده‌ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بالای عقوبت را که شامل او شده، از او برگردانند، و در این صورت دیگر از مورد حکم عقوبت بیرون گشته، دیگر مصداق آن حکم نیست، و قبلاً هم روشن کردیم، که تأثیر شفاعت از باب حکومت است، نه از باب تضاد و تعارض، و این مطلب با گفتار خود خدای تعالی که می‌فرماید: (فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^۱) کاملاً روشن و بی‌اشکال می‌شود.

چون به حکم این آیه خدا می‌تواند عملی را با عملی دیگر معاوضه کند، هم چنان که می‌تواند یک عمل موجود را معدوم سازد، چنانچه خودش هم فرموده: (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا)^۲، و نیز خودش فرموده: (فَأَخِطَ أَعْمَالَهُمْ)^۳ و نیز همو فرموده (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) الخ^۴ و نیز فرموده: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)^۵ و این آیه به طور مسلم در غیر مورد ایمان و توبه است، برای اینکه ایمان و توبه شرک قبلی را هم جبران نموده، آن را مانند سایر گناهان مشمول آمرزش خدا می‌کند.

و نیز همانطور که می‌تواند عملی را مبدل بعملی دیگر کند، می‌تواند عملی اندک را بسیار کند، هم چنان که خودش در این باره فرموده: (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنٍ)^۶ و نیز فرموده: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا)^۷ و نیز همانطور که می‌تواند عملی را با عملی دیگر مبدل نموده، و نیز عملی اندک را بسیار کند، همچنین می‌تواند عملی را که معدوم بوده، موجود سازد، که در این باره فرموده: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ، أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ)^۸ و این همان لحوق و الحاق است، و مثلاً کسانی که فاقد عمل آباء خود هستند، دارای عمل می‌کند، و سخن کوتاه اینکه خدا هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد، و هر حکمی که بخواهد میراند.

بله، این هم هست، که او هر چه را بکند به خاطر مصلحتی می‌کند که اقتضای آن را داشته باشد، و به خاطر علتی انجام می‌دهد، که بین او و عملش واسطه است، وقتی چنین است، چه مانعی دارد که یکی از آن مصلحت‌ها و یکی از آن علت‌ها شفاعت شافعانی چون انبیاء و اولیاء و بندگان مقرب او باشد، هیچ مانعی بذهن نمیرسد، و هیچ جزاف و ظلمی هم لازم نمی‌آید.

از اینجا روشن شد که معنای شفاعت- البته منظور از آن شافعیت است- بر حسب حقیقت در حق خدای تعالی نیز صادق است، چون هر یک از صفات او واسطه بین او و بین خلق او، در افاضه جود، و بذل وجود هستند، پس در حقیقت شفیع علی‌الاطلاق او است، هم چنان که خودش بصراحت فرموده: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا)^۹، و نیز فرموده: (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ)^{۱۰}، و باز فرموده: (لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ)^{۱۱}.

و غیر خدای تعالی هر کس شفیع شود، و دارای این مقام بگردد، به اذن او، و به تملیک او شده است، که البته این نیز هست، و با بیانات گذشته ما مسلم شد، که در درگاه خدا تا حدودی شفاعت وجود دارد، و اشخاصی از گنه‌کاران را شفاعت می‌کنند، و اینکه گفتیم: تا حدودی، برای این بود که خاطر نشان سازیم شفاعت تا آن حدی که محذوری ناشایسته به ساحت کبریایی

^۱ خدا گناهان ایشان را مبدل به حسنه می‌کند. سوره فرقان آیه 70

^۲ و به آنچه که عمل کرده‌اند می‌پردازیم، و آن را هیچ و پوچ می‌کنیم. سوره فرقان آیه 23

^۳ پس اعمالشان را بی‌اثر کرد. سوره محمد آیه 9

^۴ اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان صغیره شما را محو می‌کنیم. سوره نساء آیه 31

^۵ خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرک بورزند، و گناهان پائینتر از آن را از هر کس بخواهد می‌آمرزد. سوره نساء 48

^۶ اینان اجرشان دو برابر داده می‌شود. سوره قصص 54

^۷ هر کس کار نیکی کند، ده برابر مثل آن را خواهد داشت. سوره انعام آیه 160

^۸ کسانی که ایمان آوردند، و ذریه‌شان نیز از ایشان پیروی نموده، ایمان آوردند، ما ذریه‌شان را بایشان ملحق می‌کنیم، و ایشان را از هیچیک از اعمالی که کردند

محروم و بی بهره نمی‌سازیم، که هر مردی در گرو عملی است که کرده. سوره طور آیه 21

^۹ بگو شفاعت هم‌اشار از خداست. سوره زمر آیه 44

^{۱۰} بگو شما به غیر خدا سرپرست و شفیع ندارید. سوره سجده آیه 4

^{۱۱} ایشان به جز خدا شفیع و سرپرستی ندارند. سوره انعام آیه 51

خدائیش نیاورد، ثابت است و ممکن است این معنا را به بیانی روشن‌تر تقریب کرده گفت: ثواب و پاداش دادن به نیکوکار حقیقتی است که عقل آن را صحیح دانسته و حق بنده نیکوکار می‌داند، حقی که به گردن مولا ثابت شده هم چنان که عقاب و امساک کردن از رحمت به بنده مجرم را حقی برای مولى می‌داند، اما میان این دو حق از نظر عقل فرقی هست و آن این است که عقل ابطال حق غیر را صحیح می‌داند چون ظلم است و اما ابطال حق خویش و صرفنظر کردن از آن را قبیح نمی‌شمارد و بنابراین عقل جائز می‌داند که مولایی به خاطر شفاعت شفيعی از عقاب بنده‌اش و یا امساک رحمت به او که حق خود مولا است، صرفنظر کند، و حقیقت شفاعت هم همین است.¹

¹ 2- اشکالهایی که در مسئله شفاعت به نظر می‌رسد، و پاسخ به آنها

خواننده عزیز از مطالب گذشته این معنا را بدست آورد: که شفاعت از نظر قرآن تا حدی - نه به طور مطلق، و بی قید و شرط- ثابت است، و نمیتوان آن را به کلی انکار نمود، و به زودی نیز خواهد دید که کتاب و سنت هم بیش از این مقدار اجمالی را اثبات نمی‌کند، بلکه اگر از کتاب و سنت هم چشم‌پوشی کنیم، و در معنای خود این کلمه دقت کنیم، خواهیم دید که خود کلمه نیز به این معنا حکم می‌کند، برای اینکه همانطور که گفتیم، برگشت شفاعت به حسب معنا به این است که کسی واسطه در سببیت و تأثیر شود، و معنا ندارد که چیزی علی‌الاطلاق، و بدون هیچ قید و شرطی سببیت و تأثیر داشته باشد، خوب، وقتی خود سبب و تأثیر، قید و شرط دارد، واسطه آن نیز مقید به آن قید و شرط نیز هست، همانطور که معنا ندارد چیزی که فی الجمله سبب دارد، بدون هیچ قیدی و شرطی سبب برای همه چیز شود، و یا مسببی مسبب برای هر نوع سبب بگردد، زیرا این حرف مستلزم بطلان سببیت است، که به ضرورت و بداهت باطل است، همچنین معنا ندارد که واسطه‌ای که فی الجمله، و با قید و شرطهایی می‌تواند شفیع در بین یک سبب و یک مسبب شود، بدون هیچ قید و شرطی واسطه در میان همه اسباب، و همه مسببات شود.

اینجاست که امر بر منکرین شفاعت مشتبه شده، خیال کرده‌اند قائلین به شفاعت هیچ قیدی و شرطی برای آن قائل نیستند، و لذا اشکال‌هایی کرده‌اند، و با آن اشکالهای خود خواسته‌اند یک حقیقت قرآنی را بدون اینکه مورد دقت قرار داده، در این مقام برآیند که ببینند از کلام خدا چه استفاده می‌شود، باطل جلوه دهند، و اینک بعضی از آن اشکالها از نظر خواننده می‌گذرد.

اشکال اول

مخالفت شفاعت با حکم اولی خداوند

یکی از آن اشکالها اینست که بعد از آنکه خدای تعالی در کلام مجیدش برای مجرم در روز قیامت عقابهایی معین نموده، و برداشتن آن عقاب یا عدالتی از خداست، و یا ظلم است، اگر برداشتن آن عقابها عدالت باشد، پس تشریع آن حکمی که مخالفتش عقاب می‌آورد، در اصل، ظلم بوده، و ظلم لایق ساحت مقدس خدای تعالی نیست، و اگر برداشتن عقاب نامبرده ظلم است، چون تشریع حکمی که مخالفتش این عقاب را آورده به عدالت بوده، پس در خواست انبیاء یا هر شفیع دیگر درخواست ظلم خداست، و این درخواست جاهلانه است، و ساحت مقدس انبیاء از مثل آن منزّه است.

ما از این اشکال بدو جور پاسخ میدهم، یکی نقضی، و یکی حلی، اما جواب نقضی این است که به ایشان می‌گوییم: شما درباره اوامر امتحانی خدا چه می‌گویید؟ آیا رفع حکم امتحانی - مانند جلوگیری از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات آن در مرحله اول - مأموریت ابراهیم به کشتن او - هر دو عدالت است؟ یا یکی ظلم و دیگری عدالت است؟ چاره‌ای جز این نیست که بگوئیم هر دو عدالت است، و حکمت در آن آزمایش و بیرون آوردن باطن و نیات درونی مکلف، و یا به فعلیت رساندن استعدادهای او است، در مورد شفاعت هم می‌گوییم: ممکن است خدا مقدر کرده باشد که همه مردم با ایمان را نجات دهد، ولی در ظاهر احکامی مقرر کرده، و برای مخالفت آنها عقابهایی معین نموده، تا کفار به کفر خود هلاک گردند، و مؤمنان به وسیله اطاعت به درجات محسنین بالا روند، و گنه‌کاران به وسیله شفاعت به آن نجاتی که گفتیم خدا برایشان مقدر کرده برسند، هر چند که نجات از بعضی انواع عذابها، یا بعضی افراد آن باشد، ولی نسبت به بعضی دیگر از عذابها، از قبیل حول و وحشت برزخ، و یا دلهره و فزع روز قیامت را بچشند، که در اینصورت هم آن حکمی که در اول مقرر کرد، بر طبق عدالت بوده، و هم برداشتن عقاب از کسانی که مخالفت کردند عدالت بوده است، این بود جواب نقضی از اشکال.

و اما جواب حلی آن، این است که برداشته شدن عقاب به وسیله شفاعت، وقتی مغایر با حکم اولی خداست، و آن گاه آن سؤال پیش می‌آید که کدامیک عدل است، و کدام ظلم؟ که این بر طرف شدن عقاب به وسیله شفاعت، نقض حکم و ضد آن باشد، و یا نقض آثار و تبعات آن حکم باشد، آن تبعات و عقابی که خود خدا معین کرده، ولی خواننده عزیز توجه فرمود، که گفتیم: شفاعت نه نقض اصل حکم است، نه نقض آن عقوبتی که برای مخالفت آن حکم معین کرده‌اند، بلکه شفاعت نسبت به حکم و عقوبت نامبرده، حکومت دارد، یعنی مخالفت کننده و نافرمانی کننده را، از مصداق شمول عقاب بیرون می‌کند، و او را مصداق شمول رحمت، و یا صفتی دیگر از صفات خدای تعالی، از قبیل عفو، و مغفرت می‌سازد، که یکی از آن صفات احترام گذاشتن به شفیع و تعظیم او است.

اشکال دوم

مخالفت شفاعت با سنت الهیه

دومین اشکالی که به مسئله شفاعت کرده‌اند، اینست که سنت الهیه بر این جریان یافته، که هیچوقت افعال خود را در معرض تخلف و اختلاف قرار ندهد، و چون حکمی براند، آن حکم را به یک نسق و در همه مواردش اجراء کند، و استثنایی به آن نزند، اسباب و مسبباتی هم که در عالم هست، بر طبق همین سنت جریان دارد، هم چنان که خدای تعالی فرموده: (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبَادِي لَئِيسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، إِلَّا مَنْ اتَّبَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ این صراط من است، و بر من است که آن را مستقیم نگهدارم، به درستی تو بر بندگان من سلطنتی نداری، مگر کسی که خود از گمراهان باشد، و با پای خود تو را پیروی کند، که جهنم میعادگاه همه آنان است. سوره حجر آیه 43)، و نیز فرموده: (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا، فَأَتَّبِعُوهُ، وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ، فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ، وَ به درستی اینست که صراط من، در حالی که مستقیم است، پس او را پیروی کنید، و دنبال هر راهی نروید، که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. سوره انعام آیه 153)، و نیز فرموده: (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا، هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت. سوره فاطر آیه 43).

و مسئله شفاعت و پارتی‌بازی، این هماهنگی و کلیت افعال، و سنت‌های خدای را بر هم می‌زند، چون عقاب نکردن همه مجرمین، و رفع عقاب از همه جرم‌های آنان، نقض غرض می‌کند، و نقض غرض از خدا محال است، و نیز این کار یک نوع بازی است، که قطعا با حکمت خدا نمی‌سازد، و اگر بخواهد شفاعت را در بعضی گنه‌کاران، آنهم در بعضی گناهان قبول کند، لازم می‌آید سنت و فعل خدا اختلاف و دو‌گونگی، و بلکه چند‌گونگی پیدا کند- که قرآن آن را نفی می‌کند. چون هیچ فرقی میان این مجرم و میان آن مجرم نیست، که شفاعت را از یکی بپذیرد، و از دیگری نپذیرد، و نیز هیچ فرقی میان جرم‌ها و گناهان نیست، همه نافرمانی خدا، و در بیرون شدن از زی‌بندگی مشترکند، آن وقت شفاعت را از یکی بپذیرد، و از دیگری نپذیرد، یا از بعضی گناهان بپذیرد، و از بعضی دیگر نپذیرد، ترجیح بدون جهت و محال است.

این زندگی دنیا و اجتماعی ما است که شفاعت و امثال آن در آن جریان می‌یابد، چون اساس آن و پایه اعمالی که در آن صورت می‌دهیم، هوا و اوهامی است که گاهی درباره حق و باطل به یک جور حکم می‌کند و در حکمت و جهالت به یک جور جریان می‌یابد. در جواب از این اشکال می‌گوییم: درست است که صراط خدای تعالی مستقیم، و سنتش واحد است، و لکن این سنت واحد و غیر متخلف، قائم بر اصالت یک صفت از صفات خدای تعالی، مثلا صفت تشریع و حکم او نیست، تا در نتیجه هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و کیفر حکمی از مجلس تخلف نکند، و به هیچ وجه قابل تخلف نباشد، بلکه این سنت واحد، قائم است بر آنچه که مقتضای تمامی صفات او است، آن صفاتی که ارتباط به این سنت دارند، (هر چند که ما از درک صفات او عاجزیم).

توضیح اینکه خدای سبحان واهب، و افاضه‌کننده تمامی عالم هستی، از حیات، و موت، و رزق، و یا نعمت، و یا غیر آنست، و اینها اموری مختلف هستند، که ارتباطشان با خدای سبحان علی‌السواء و یکسان نیست، و به خاطر یک رابطه به تنهایی نیست، چون اگر اینطور بود، لازم می‌آمد که ارتباط و سببیت به کلی باطل شود، آری خدای تعالی هیچ مرضی را بدون اسباب ظاهری، و مصلحت مقتضی، شفا نمی‌دهد، و نیز برای اینکه خدایی است ممیت و منتقم و شدید البطش، او را شفا نمی‌بخشد، بلکه از این جهت که خدایی است رءوف و رحیم و شافی و معافی او را شفا می‌دهد.

و یا اگر جاری ستمگر را هلاک می‌کند، اینطور نیست که بدون سبب هلاک کرده باشد، و نیز از این جهت نیست که رءوف و رحیم به آن ستمگر است، بلکه از این جهت او را هلاک می‌کند، که خدایی است منتقم، و شدید البطش، و قهار مثلا، و همچنین هر کاری که می‌کند به مقتضای یکی از اسماء و صفات مناسب آن می‌کند، و قرآن به این معنا ناطق است، هر حادث از حوادث عالم را به خاطر جهات وجودی خاصی که در آن هست، آن حادث را به خود نسبت می‌دهد، از جهت یک یا چند صفتی که مناسب با آن جهات وجودی حادث نامبرده است، و نوعی تلاؤم و اتلاف و اقتضاء بین آن دو هست و به عبارتی دیگر، هر امری از امور از جهت آن مصالحی و خیراتی که در آن هست مربوط به خدای تعالی می‌شود.

حال که این معنا معلوم شد، خواننده متوجه گردید، که مستقیم بودن صراط، و تبدل نیافتن سنت او، و مختلف نگشتن فعل او، همه راجع است به آنچه که از فعل و افعال و کسر و انکسارهای میان حکمت‌ها، و مصالح مربوط بمورد، حاصل می‌شود، نه نسبت به مقتضای یک مصلحت.

اگر در حکمی که خدا جعل کرده، تنها مصلحت و علت جعل آن، مؤثر باشد، باید حکم او نسبت به نیکوکار و بدکار و مؤمن و کافر فرق نکند، و حال آنکه می‌بینیم فرق پیدا می‌کند، پس معلوم می‌شود غیر آن مصلحت اسباب بسیاری دیگر هست، که بسا می‌شود توافقی و دست‌بست هم دادن یک عده از آن اسباب و عوامل، چیزی را اقتضاء کند، که مخالف اقتضای عاملی دیگر باشد، (دقت بفرمائید).

پس اگر شفاعتی واقع شود، و عذاب از کسی برداشته شود، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت جاری خدا لازم نیامده، و هیچ انحرافی در صراط مستقیم او پدید نمی‌آید، برای اینکه گفتیم: شفاعت اثر یک عده از عوامل، از قبیل رحمت، و مغفرت، و حکم، و قضاء، و رعایت حق هر صاحب حق، و فصل القضاء است.

اشکال سوم

شفاعت مستلزم دگرگونی در علم و اراده خدا می‌باشد

سومین اشکالی که به مسئله شفاعت شده، این است که شفاعتی که در بین مردم معروف است، این است که شافع مولا را وادار کند بر اینکه بر خلاف آنچه خودش در اول اراده کرده، و بدان حکم نموده کاری را صورت دهد، و یا کاری را ترک کند، و چنین شفاعتی صورت نمی‌گیرد، مگر آنکه مولا به خاطر شفیع از اراده خود دست برداشته، آن را نسخ کند.

و مولای عادل هرگز چنین کاری نمی‌کند، و حاکم عادل هرگز دچار اینگونه تزلزل نمی‌شود، مگر آنکه اطلاعات تازه‌تری پیدا کند، و بفهمد که اراده و حکم اولش خطا بوده، آن گاه بر خلاف حکم اولش حکمی کند، و یا بر خلاف رویه اولش روشی پیش بگیرد.

بلکه اگر حاکمی مستبد و ظالم باشد، او شفاعت افراد مقرب درگاه خود را می‌پذیرد، چون دل بدست آوردن از شفیع در نظر او مهم‌تر از رعایت عدالت است، و لذا با علم به اینکه قبول شفاعت او ظلم است، و عدالت در خلاف آنست، مع ذلک عدالت را زیر پا می‌گذارد، و شفاعت او را می‌پذیرد، و از آنجایی که هم خطای حکم، و هم ترجیح ظلم بر عدالت، از خدای تعالی محال است، به خاطر اینکه اراده خدا بر طبق علم است، و علم او ازلی و لا یتغیر است، لذا قبول شفاعت هم از او محال است.

جواب این اشکال این است که قبول شفاعت از خدای تعالی نه از باب تغییر اراده او است، و نه از باب خطا و دگرگونی حکم سابق او، بلکه از باب دگرگونی در مراد و معلوم اوست، توضیح اینکه خدای سبحان میدانند که مثلا فلان انسان به زودی حالات مختلفی به خود می‌گیرد، در فلان زمان حالی دارد، چون اسباب و شرائطی دست به دست هم می‌دهند، و در او آن حال را پدید می‌آورند، خدا هم در آن حال درباره او اراده‌ای می‌کند، سپس در زمانی دیگر حال دیگری بر خلاف حال اول به خود می‌گیرد، چون اسباب و شرائط دیگری پیش می‌آید، لذا خدا هم، در حال دوم اراده‌ای دیگر درباره او می‌کند، (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ- خدا در هر روزی شانی و کاری دارد) (سوره الرحمن آیه 29)، هم چنان که خودش فرموده: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ، وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند، و نزد او است ام الكتاب. سوره رعد آیه 39)، و نیز فرموده: (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ، يُفْقِ كَيْفَ يَشَاءُ، بلکه دستهای او باز است، هر جور بخواهد اتفاق می‌کند. سوره مائده آیه 64).

مثالی که مطلب را روشن‌تر سازد، این است که ما میدانیم که هوا به زودی تاریک می‌شود، و دیگر چشم ما جایی را نمی‌بیند، با اینکه احتیاج به دیدن داریم، و این را می‌دانیم که دنبال این تاریکی دوباره آفتاب طلوع می‌کند، و هوا روشن می‌شود، لاجرم اراده ما تعلق می‌گیرد، به اینکه هنگام روی آوردن شب، چراغ را روشن کنیم، و بعد از تمام شدن شب آن را خاموش سازیم، آیا در این مثل، علم و اراده ما دگرگون شده؟ نه، پس دگرگونی از معلوم و مراد ما است، این شب است که بعد از طلوع خورشید از علم و اراده ما تخلف کرده، و این روز است که باز از علم و اراده ما تخلف یافته، و بنا نیست که هر معلومی بر هر علمی و هر اراده‌ای بر هر مرادی منطبق شود.

بله آن تغییر علم و اراده که از خدای تعالی محال است، این است که با بقای معلوم و مراد، بر حالی که داشتند، علم و اراده او بر آنها منطبق نگردد، که از آن تعبیر به خطا و فسخ می‌کنیم، هم چنان که در خود ما انسانها بسیار پیش می‌آید، که معلوم و مراد ما به همان حال اول خود باقی است، ولی علم و اراده ما تغییر می‌کند، مثل اینکه شجی را از دور می‌بینیم، و حکم می‌کنیم که انسانی است دارد می‌آید، ولی چون نزدیک می‌شود، می‌بینیم که اسب است، و این اسب از همان اول اسب بود، ولی علم ما به اینکه انسان است دگرگون شد، و یا تصمیم می‌گیریم کاری را که دارای مصلحت تشخیص داده‌ایم انجام دهیم، بعدا معلوم می‌شود که مصلحت بر خلاف آنست، لاجرم فسخ عزیمت نموده، اراده خود را عوض می‌کنیم.

اینگونه دگرگونی در علم و اراده، از خدای تعالی محال است، و همانطور که توجه فرمودید مسئله شفاعت و برداشتن عقاب به خاطر آن، از این قبیل نیست.

اشکال چهارم

شفاعت باعث جرأت مردم بر معصیت

اینکه وعده شفاعت به بندگان دادن، و تبلیغ انبیاء این وعده را به آنان، باعث جرأت مردم بر معصیت، و واداری آنان بر هتک حرمت محرمات خدایی است، و این با یگانه غرض دین، که همان شوق بندگان به سوی بندگی و اطاعت است، منافات دارد، به ناچار آنچه از آیات قرآن و روایات درباره شفاعت وارد شده، باید به معنایی تأویل شود، تا مزاحم با این اصل بدیهی نشود.

جواب از این اشکال را به دو نحو میدهیم، یکی نقضی و یکی حلی.

اما جواب نقضی، اینکه شما درباره آیاتی که وعده مغفرت می‌دهد چه می‌گویید؟ عین آن اشکال در این آیات نیز وارد است، چون این آیات نیز مردم را به ارتکاب گناه جری می‌کند، مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه مغفرت واسعه رحمت خدا را شامل تمامی گناهان سوای شرک می‌سازد، مانند آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرک بورزند، ولی پائین‌تر از شرک را از هر کس بخواهد می‌آمرزد. سوره نساء آیه 48، و این آیه به طوری که در سابق هم گفتیم مربوط به غیر مورد توبه است، چون اگر درباره مورد توبه بود استثناء شرک صحیح نبود، چون توبه از شرک هم پذیرفته است.

و اما جواب حلی اینکه، وعده شفاعت و تبلیغ آن به وسیله انبیاء، وقتی مستلزم جرئت و جسارت مردم می‌شود، و آنان را به معصیت و تمرد و میدارد، که اولا مجرم را و صفات او را معین کرده باشد، و یا حداقل گناه را معین نموده، فرموده باشد که چه گناهی با شفاعت بخشوده می‌شود، و طوری معین کرده باشد که کاملا مشخص شود، و آیات شفاعت اینطور نیست، اولا خیلی کوتاه و سر بسته است، و در ثانی شفاعت را مشروط به شرطی کرده، که ممکن است آن شرط حاصل نشود، و آن مشیت خدا است و ثانی شفاعت در تمامی انواع عذابها، و در همه اوقات مؤثر باشد، به اینکه به کلی گناه را ریشه کن کند.

مثلا اگر گفته باشند: که فلان طائفه از مردم، و یا همه مردم، در برابر هیچیک از گناهان عقاب نمی‌شوند، و ابدا از آنها مؤاخذه نمی‌گردند، و یا گفته باشند: فلان گناه معین عذاب ندارد، و برای همیشه عذاب ندارد، البته این گفتار بازی کردن با احکام و تکالیف متوجه به مکلفین بود.

و اما اگر به طور مبهم و سربسته مطلب را افاده کنند، به طوری که واجد آن دو شرط بالا نباشد، یعنی معین نکنند که شفاعت در چگونه گناهانی، و در حق چه گنه‌کارانی مؤثر است، و دیگر اینکه عقابی که با شفاعت برداشته می‌شود، آیا همه عقوبتها و در همه اوقات و احوال است، یا در بعضی اوقات و بعضی گناهان؟.

در چنین صورتی، هیچ گنه‌کاری خاطر جمع از این نیست که شفاعت شامل حالش بشود، در نتیجه جری به گناه و هتک محارم الهی نمی‌شود، بلکه تنها اثری که وعده شفاعت در افراد دارد، این است که قریحه امید را در او زنده نگه دارد، و چون گناهان و جرائم خود را می‌بیند و می‌شمارد، یکباره دچار نومیدی و یأس از رحمت خدا نگردد.

علاوه بر اینکه در آیه: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، سَوْءَ نَسَاءَ آيَةُ 31)، می‌فرماید: اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، ما گناهان صغیره شما را می‌بخشیم، وقتی چنین کلامی از خدا، و چنین وعده‌ای از او صحیح باشد، چرا صحیح نباشد که بفرماید: اگر ایمان خود را حفظ کنید، به طوری که در روز لقاء با من، با ایمان سالم نزد آئید، من شفاعت شافعان را از شما می‌پذیرم؟ چون همه حرفها بر سر حفظ ایمان است گناهان هم که حرام شده‌اند، چون ایمان را ضعیف و قلب را قساوت می‌دهند، و سرانجام آدمی را بشرک می‌کشاند، که در این باره فرموده: (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) از مکر خدا ایمن نمی‌شوند مگر مردم زیانکار. سوره اعراف آیه 99) و نیز فرموده: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) نه، واقع قضیه، این است که گناهانی که کرده‌اند، در دلهاشان اثر نهاده، و دلها را قساوت بخشیده. سوره مطففین آیه 14) و نیز فرموده: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السَّوْءِ، أَنْ كُذِّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) سپس عاقبت کسانی که مرتکب زشتی‌ها میشدند، این شد که آیات خدا را تکذیب کنند. سوره روم آیه 10) و چه بسا این وعده شفاعت، بنده خدای را وادار کند به اینکه به کلی دست از گناهان بردارد، و به راه راست هدایت شود، و از نیکوکاران گشته، اصلا محتاج به شفاعت به این معنا نشود، و این خود از بزرگ‌ترین فوائد شفاعت است.

این در صورتی بود که گفتیم: که گنه‌کار را معین کند، و نه گناه را، و همچنین اگر گنه‌کار مشمول شفاعت را معین نکند، و یا گناه قابل شفاعت را معین نکند، ولی باز این استخوان را لای زخم بگذارد، که این شفاعت از بعضی درجات عذاب، و یا در بعضی اوقات فائده دارد، در اینصورت نیز شفاعت باعث جرأت و جسارت مجرمین نمی‌شود، چون باز جای این دلهره هست، که ممکن است تمامی عذابهای این گناهی که می‌خواهم مرتکب شوم، مشمول شفاعت نشود.

و قرآن کریم درباره خصوص مجرمین، و خصوص گناهان قابل شفاعت، اصلا حرفی نزده و نیز در رفع عقاب هیچ سخنی نگفته، به جز اینکه فرموده: به بعضی اجازه شفاعت میدهیم، و شفاعت بعضی را می‌پذیریم، که توضیحش به زودی خواهد آمد، انشاء الله تعالی، پس اصلا اشکالی به شفاعت قرآن وارد نیست.

اشکال پنجم

هیچیک از عقل و کتاب و سنت دلالت بر شفاعت نمی‌کند

اینکه مسئله شفاعت مانند هر مسئله اعتقادی دیگر، باید به دلالت یکی از ادله سه‌گانه عقل و کتاب و سنت اثبات شود، اما عقل خود آدمی، یا اصلا اجازه شفاعت و پارتی‌بازی را نمی‌دهد، و یا اگر هم بدهد، تنها میگوید: چنین چیزی ممکن است، ولی دیگر نمی‌گوید که چنین چیزی واقع هم شده است.

و اما کتاب، یعنی آیات قرآن؟ آنچه از آیات قرآن متعرض مسئله شفاعت شده، هیچ دلالتی ندارد بر اینکه چنین چیزی واقع هم می‌شود، چون در این مسئله آیاتی هست که به طور کلی شفاعت را انکار می‌کند، مانند آیه: (لَا يَبْعُ قِيَهُ وَلَا حَلَّةُ وَلَا شَفَاعَةُ) نه خرید و فروشی در روز قیامت هست، نه دوستی، و نه شفاعت. سوره بقره آیه 255) و آیاتی دیگر هست که منفعت شفاعت را نفی می‌کند، مانند آیه (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ، پس شفاعت شافعان سودی به ایشان نمی‌بخشد. سوره مدثر آیه 48)، و آیاتی دیگر هست که آن را مشروط به اذن خدا می‌کند، مانند آیه (إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ، سوره یونس آیه 3)، و آیه (إِلَّا لِمَنْ ارْضَى، سوره انبیاء آیه 28)، و مثل این استثناءها، یعنی استثناء بخواست و مشیت و اذن خدا، تا آنجا که از قرآن کریم و اسلوب کلامی آن معهود است، برای افاده نفی قطعی است، می‌خواهد بفرماید: اصلا شفاعتی نیست، چون هر چه هست اذن و مشیت خدای سبحان است، مانند آیه (سَتَقَرُّكَ فَلَا تَنْسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) به زودی به خواندنت

3- شفاعت درباره چه کسانی جریان می‌یابد؟

در می‌آوریم، پس فراموش نخواهی کرد، مگر آنچه را خدا بخواهد. سوره اعلیٰ آیه 7) یعنی هیچ فراموش نمی‌کنی، و آیه (خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ- جاودانه در آن هستند، ما دام که آسمان و زمین برقرارند، مگر آنچه پروردگار بخواهد. سوره هود آیه 107) پس در قرآن کریم هیچ آیه‌ای که به طور قطع و صریح دلالت کند بر وقوع شفاعت نداریم.

و اما سنت:

در روایات هم آنچه درباره خصوصیات شفاعت وارد شده، قابل اعتماد نیست، و آن مقدار هم که قابل اعتماد است به بیش از آنچه در قرآن دیدیم دلالت ندارد، پس نه عقل بر آن دلالت دارد، و نه کتاب، و نه سنت.

جواب از این اشکال این است که اما کتاب و آیاتی که در آن شفاعت را نفی می‌کند، وضعش را بیان کردیم، و خواننده گرامی متوجه شد که آن آیات، شفاعت را به کلی انکار نمی‌کند، بلکه شفاعت بدون اذن و ارتضای خدا را انکار می‌کند، و اما آن آیاتی که منفعت شفاعت را انکار می‌کرد، بر خلاف آنچه اشکال کننده فهمیده، می‌گوییم: اتفاقاً آن آیات، شفاعت را اثبات می‌کند، نه نفی، برای اینکه آیات سوره مدثر، انتفاع طائفه معینی از مجرمین را از شفاعت نفی می‌کند، نه انتفاع تمامی طوائف را.

و علاوه بر آن کلمه شفاعت به کلمه (شافعین) اضافه شده، و فرموده شفاعت شافعین سودی به ایشان نمی‌دهد، و فرموده: (و لا تنفعهم الشفاعه)، آخر فرق است بین اینکه کسی بگوید (فلا تنفعهم الشفاعه)، و بین اینکه بگوید: (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ)، برای اینکه مصدر وقتی اضافه شد، بر وقوع فعل در خارج دلالت می‌کند، و می‌فهماند که این فعل در خارج واقع شده، به خلاف صورت اول، و بر این معنا شیخ عبد القاهر در کتاب دلائل الاعجاز تصریح کرده، پس جمله (شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) دلالت دارد بر اینکه به طور اجمال در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد، ولی این طائفه از آن بهره نمی‌برند.

از این هم که بگذریم جمع آوردن شافع، در جمله (شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) نیز دلالت دارد بر اینکه شفاعتی خواهد بود، هم چنان که جمله: (كَانَتْ مِنَ الْغَايِبِينَ- از باقی ماندگان بود)، دلالت دارد بر اینکه کسانی در عذاب باقی ماندند، و جمله (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و جمله (فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ)، و جمله (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، و امثال اینها دلالت بر این معنا دارد، و گرنه تعبیر به صیغه جمع که میدانیم معنایی زائد بر معنای مفرد دارد، لغو می‌بود، پس جمله (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) از آیاتی است که شفاعت را اثبات می‌کند، نه نفی.

و اما آیاتی که شفاعت را مقید به اذن و ارتضاء خدا می‌کند، مانند جمله (الا باذنه)، و جمله (إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ)، دلالتش بر اینکه چنین چیزی واقع می‌شود، قابل انکار نیست، چون عارف به اسلوب‌های کلام میدانند، که مصدر وقتی اضافه شد، دلالت بر وقوع می‌کند، و همچنین اینکه گفته‌اند: جمله (الا باذنه) و جمله (إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) به یک معنا است، و هر دو به معنای (مگر آنکه خدا بخواهد است)، اشتباه است، و نباید به آن اعتناء کرد.

علاوه بر اینکه استثناءهایی که در مورد شفاعت شده، به یک عبارت نیست، بلکه بوجه مختلفی تعبیر شده، یکی فرموده: (الا باذنه)، و یک جا (الا من بعد اذنه) یک جا، (الا لمن ارتضى)، یک جا (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)، و امثال اینها، و گیرم که اذن و ارتضاء به یک معنا باشد، و آن یک معنا عبارت باشد از مشیت (خواست خدا)، آیا این حرف را در آیه: (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) نیز میتوان زد؟ و آیا میتوان گفت: (مگر کسی که به حق شهادت دهد و با علم باشد)، به معنای (مگر باذن خداست)؟! و وقتی چنین چیزی را ممکن نباشد بگوئیم، پس آیا مراد به این جمله صرف سهل‌انگاری در بیان است؟ آنهم از خدای تعالی؟ با اینکه چنین نسبتی را به مردم کوچ و محله نمیتوان داد، آیا می‌توان به قرآن کریم و کلام بلیغ خدا نسبت داد؟ قرآنی که بلیغ‌تر از آن در همه عالم کلامی نیست! پس حق اینست که آیات قرآنی شفاعت را اثبات می‌کند، چیزی که هست همانطور که گفتیم به طور اجمال اثبات می‌کند، نه مطلق، و اما سنت دلالت آن نیز مانند دلالت قرآن است، که انشاء الله روایاتش را خواهید دید.

اشکال ششم

عدم دلالت صریح قرآن بر رفع عقاب به وسیله شفاعت

اینک آیات قرآن کریم دلالت صریح ندارد بر اینکه شفاعت، عقابی را که روز قیامت و بعد از ثبوت جرم بر مجرمین ثابت شده برمی‌دارد، بلکه تنها این مقدار را ثابت می‌کند، که انبیاء جنبه شفاعت و واسطه‌گری را دارند، و مراد از وساطت انبیاء، این است که این حضرات بدان جهت که پیغمبرند، بین مردم و بین پروردگارشان واسطه می‌شوند، احکام الهی را به وسیله وحی می‌گیرند، و در مردم تبلیغ می‌کنند، و مردم را به سوی پروردگارشان هدایت می‌کنند، و این مقدار دخالت که انبیاء در سرنوشت مردم دارند، مانند بذری است که به تدریج سبز شود، و نمو نماید، و منشأ قضا و قدرها، و اوصاف و احوالی بشود، پس انبیاء(علیهم‌السلام) شفیعیان مؤمنین‌اند، چون در رشد و نمو و هدایت و برخورداری آنان از سعادت دنیا و آخرت دخالت دارند، این است معنای شفاعت.

جواب این اشکال این است که ما نیز در معنای از شفاعت که شما بیان کردید حرفی نداریم، لکن این یکی از مصادیق شفاعت است، نه اینکه معنایش منحصر بدان باشد، که در سابق بیان معنای شفاعت گذشت، دلیل بر اینکه معنای شفاعت منحصر در آن نیست، علاوه بر بیان گذشته، یکی آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. سوره نساء آیه 48) است، که ترجمه‌اش گذشت، و در بیانش گفتیم: این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است، در حالی که اشکال کننده با بیان خود شفاعت را منحصر در دخالت انبیاء از مسیر دعوت به ایمان و توبه کرد، و آیه نامبرده این انحصار را قبول ندارد، می‌فرماید: مغفرت از غیر مسیر ایمان و توبه نیز هست.

اشکال هفتم

آیات مربوط به شفاعت از متشابهاتند

اینکه اگر راه سعادت بشری را با راهنمایی عقل قدم به قدم طی کنیم، هرگز به چیزی به نام شفاعت و دخالت آن در سعادت بشر برنمیخوریم، و آیات قرآنی اگر به طور صریح آن را اثبات می‌کرد، چاره‌ای نداشتیم جز اینکه آن را بر خلاف داوری عقل خود، و به عنوان تعبد بپذیریم، اما خوشبختانه آیات قرآنی مربوط به شفاعت، صریح در اثبات آن نیستند، یکی به کلی آن را نفی می‌کند، و جایی دیگر اثبات مینماید، یک جا مقید می‌آورد، جایی دیگر مطلق ذکر می‌کند، و چون چنین است، پس هم به مقتضای دلالت عقل خودمان، و هم به مقتضای ادب دینی، جا دارد آیات نامبرده را که از متشابهات قرآن است، مسکوت گذاشته، علم آنها را به خدای تعالی ارجاع دهیم، و بگوئیم ما در این باره چیزی نمی‌فهمیم.

جواب این اشکال هم این است که آیات متشابه وقتی ارجاع داده شد به آیات محکم، خودش نیز محکم می‌شود، و این ارجاع چیزی نیست که از ما بر نیاید، و نتوانیم از محکمت قرآن توضیح آن را بخواهیم، هم چنان که در تفسیر آیه‌ای که آیات قرآن را به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌کند، یعنی آیه هفتم از سوره آل عمران، بحث مفصل این حقیقت خواهد آمد انشاء الله تعالی.

خواننده گرامی از بیانی که تاکنون درباره این مسئله ملاحظه فرمود، فهمید، که تعیین اشخاصی که درباره‌شان شفاعت می‌شود، آن طور که باید با تربیت دینی سازگاری ندارد، و تربیت دینی اقتضاء می‌کند که آن را به طور مبهم بیان کنند، هم چنان که قرآن کریم نیز آن را مبهم گذاشته، می‌فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ، وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بَيُّومَ الدِّينِ، حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ، فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ)¹.

در این آیه می‌فرماید: در روز قیامت هر کسی مرهون گناہانی است که کرده، و به خاطر خطایایی که از پیش مرتکب شده، بازداشت می‌شود، مگر اصحاب یمین، که از این گرو آزاد شده‌اند، و در بهشت مستقر گشته‌اند، آن گاه می‌فرماید: این طائفه در عین اینکه در بهشتند، مجرمین را که در آن حال در گرو اعمال خویشند، می‌بینند، و از ایشان در آن هنگام که در دوزخند می‌پرسند، و ایشان به آن عللی که ایشان را دوزخی کرده اشاره می‌کنند، و چند صفت از آن را می‌شمارند، آن گاه از این بیان این نتیجه را می‌گیرد که شفاعت شافعان به درد آنان نخورد.

و مقتضای این بیان این است که اصحاب یمین دارای آن صفات نباشند یعنی آن صفاتی که در دوزخیان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتی آن موانع در کارشان نبود، قهراً شفاعت شامل حالشان می‌شود، و وقتی مانند آن دسته در گرو نباشند، لابد از گرو در آمده‌اند، و دیگر مرهون گناہان و جرائم نیستند، پس معلوم می‌شود: که بهشتیان نیز گناه داشته‌اند، چیزی که هست شفاعت شافعان ایشان را از رهن گناہان آزاد کرده است.

آری در آیات قرآنی اصحاب یمین را به کسانی تفسیر کرده که اوصاف نامبرده در دوزخیان را ندارند. توضیح اینکه: آیات سوره واقعه و سوره مدثر، که به شهادت آیات آن در مکه و در آغاز بعثت نازل شده، و می‌دانیم که در آن ایام هنوز نماز و زکات به آن کیفیت که بعدها در اسلام واجب شد، واجب نشده بود، مع ذلک اهل دوزخ را به کسانی تفسیر می‌کند که نمازخوان نبوده‌اند، پس معلوم می‌شود مراد از نماز در آیه 38-48 از سوره مدثر، توجه به خدا با خضوع بندگی است، و مراد با طعام مسکین هم، مطلق انفاق بر محتاجان به خاطر رضای خداست، نه اینکه مراد از نماز و زکات، نماز و زکات معمول در شریعت اسلام باشد.

و منظور از جستجوی با جستجوگران، فرو رفتن در بازی گریه‌های زندگی، و زخارف فریبده دنیایی است، که آدمی را از روی آوردن به سوی آخرت باز می‌دارد، و نمی‌گذارد به یاد روز حساب و روز قیامتش بیفتد، و یا منظور از آن فرو رفتن در طعن و خرده‌گیری در آیات خدا است، آیاتی که در طبع سلیم باعث یادآوری روز حساب می‌شود، از آن بشارت و انذار می‌دهد. پس اهل دوزخ به خاطر داشتن این چهار صفت، یعنی ترک نماز برای خدا، و ترک انفاق در راه خدا، و فرورفتگی در بازیچه دنیا، و تکذیب روز حساب، دوزخی شده‌اند، و این چهار صفت اموری هستند که ارکان دین را منهدم می‌سازند، و بر عکس داشتن ضد آن صفات، دین خدا را بپا می‌دارد، چون دین عبارتست از اقتداری به هادیانی که خود معصوم و طاهر باشند، و این نمی‌شود، مگر به اینکه از دلبستگی به دنیا و زیورهای فریبده آن دوری کنند، و به سوی دیدار خدا روی آورند، که اگر این دو صفت محقق شود، هم از (خوض با خائضین) اجتناب شده، و هم از (تکذیب یوم الدین).

و لازمه این دو صفت توجه به سوی خدا است به وسیله عبودیت، و سعی در رفع حوائج جامعه، که به عبارتی دیگر می‌توان از اولی به نماز تعبیر کرد، و از دومی به انفاق در راه خدا، پس قوام دین از دو جهت علم و عمل به این چهار صفت است، و این چهار صفت بقیه ارکان دین را هم در پی دارد، چون مثلاً کسی که یکتاپرست نیست، و یا نبوت را منکر است، ممکن نیست دارای این چهار صفت بشود، (دقت فرمائید).

پس اصحاب یمین عبارت شدند از کسانی که از شفاعت بهره‌مند می‌شوند، کسانی که از نظر دین و اعتقادات مرضی خدا هستند، حال چه اینکه اعمالشان مرضی بوده باشد، و اصلاً محتاج به شفاعت در قیامت نباشند، و چه اینکه اینطور نباشند، علی ای حال آن کسانی که از شفاعت شدن منظور هستند اینها نیستند.

¹ هر کسی گروگان کرده خویش است، مگر اصحاب یمین، که در بهشتها قرار دارند، و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته، می‌پرسند: چرا دوزخی شدید؟ می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و به مسکینان طعام نمی‌خوراندیم، و همیشه با جستجوگران در جستجو بودیم، و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد، در آن هنگام است که دیگر شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد. سوره مدثر آیات 38-48.

پس معلوم شد که شفاعت وسیله نجات گناه کاران از اصحاب یمین است، هم چنان که قرآن کریم هم فرموده: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)¹ و به طور مسلم منظور از این آیه این است که گناهان صغیره را خدا می‌آمرزد، و احتیاجی به شفاعت ندارد، پس مورد شفاعت، آن عده، از اصحاب یمینند، که گناهانی کبیره از آنان تا روز قیامت باقی مانده، و به وسیله توبه و یا اعمال حسنه دیگر از بین نرفته، پس معلوم می‌شود شفاعت، مربوط به اهل کبائر از اصحاب یمین است، هم چنان که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده: (تنها شفاعتم مربوط به اهل کبائر از امتم است، و اما نیکوکاران هیچ ناراحتی در پیش ندارند.

و از جهتی دیگر، اگر نیکوکاران را اصحاب یمین خوانده‌اند، در مقابل بدکارانند که اصحاب شمال (دست چپی‌ها) نامیده شده‌اند، و چه بسا طائفه اول اصحاب میمنه، و طائفه دوم اصحاب مشئمه هم خوانده شده‌اند، و این الفاظ از اصطلاحات قرآن کریم است، و از اینجا گرفته شده که در روز قیامت نامه بعضی را به دست راستشان می‌دهند و نامه بعضی دیگر را به دست چپشان.

هم چنان که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ انْأَسِ بِإِمَامِهِمْ، فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ، وَ لَا يُطْلَمُونَ فَتِيلًا، وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، وَ أَضَلُّ سَبِيلًا)² که انشاء الله تعالی در تفسیر آن خواهیم گفت: که مراد بدادن کتاب بعضی بدست راستشان، پیروی امام بر حق است، و مراد بدادن کتاب بعضی دیگر بدست چپشان، پیروی از پیشوایان ضلالت است، هم چنان که درباره فرعون فرمود: (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ)³ و سخن کوتاه اینکه برگشت نامگذاری به اصحاب یمین، به همان ارتضاء دین است چنان که برگشت آن چهار صفت هم به همان است.

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که خدای تعالی در یک جا از کلام عزیزش شفاعت را برای کسی که خودش راضی باشد اثبات کرده، و فرموده: (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)⁴ و این ارتضاء را به هیچ قیدی مقید نکرده، و معین ننموده آن اشخاص چه اعمالی دارند، و نشانه‌هاشان چیست؟ هم چنان که همین مبهم گویی را در جای دیگر کرده، و فرموده: (إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا)⁵ که می‌بینید در این آیه نیز معین نکرده، اینگونه اشخاص چه کسانی؟ از اینجا می‌فهمیم مقصود از

پسندیدن آنان پسندیدن دین آنان است، نه اعمالشان، و خلاصه اهل شفاعت کسانی‌اند که خدا دین آنان را پسندیده باشد، و کاری به اعمالشان ندارد.

بنابراین می‌توان گفت: برگشت این آیه نیز از نظر مفاد، به همان مفادی است که آیات قبل بیان می‌کرد. از سوی دیگر در جای دیگر فرموده: (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا، وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا، لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)⁶ و کلمه (شفاعت) در این آیه مصدر مفعولی است، یعنی شفاعت شدن، و معلوم است که تمامی مجرمین کافر نیستند، که دوزخی شدنشان حتمی باشد.

به دلیل اینکه فرمود: (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا، فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ، لَا يَمُوتُ فِيهَا، وَ لَا يَحْيَى، وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا، قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ، فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى)⁷.

چه از این آیه بر می‌آید: هر کس مؤمن باشد، ولی عمل صالح نکرده باشد، باز مجرم است، پس مجرمین دو طائفه‌اند، یکی آنکه نه ایمان آورده، و نه عمل صالح کرده‌اند، و دوم کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، پس یک طائفه از

¹ اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان دیگران را جبران می‌کنیم. سوره نساء آیه 31.

² روزی که هر جمعیتی را به نام امامشان می‌خوانیم، پس کسانی که نامه‌شان به دست راستشان داده شود، نامه خویش می‌خوانند، و می‌بینند که حتی به قدر فتیلی ظلم نشده‌اند، و کسانی که در این عالم کور بودند، در آخرت کور، و بلکه گمراه‌ترند. سوره اسری آیه 72.

³ فرعون روز قیامت پیشاپیش پیروانش می‌آید، و همگی را در آتش می‌کند. سوره هود آیه 98.

⁴ سوره انبیاء آیه 28.

⁵ مگر کسی که رحمان اجازه‌اش داده باشد، و سخنش پسندیده باشد. سوره طه آیه 109.

⁶ روزی که پرهیزکاران را برای مهمانی و خوان رحمت خود محشور می‌کنیم و مجرمین را برای ریختن بجهنم بدان سو سوق میدهم، آنان مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که قبلاً از خدای رحمان عهده‌ای گرفته باشد. سوره مریم آیه 87.

⁷ به درستی وضع چنین است، که هر کس با حال مجرمیت نزد پروردگارش آید، آتش جهنم دارد، که نه در آن می‌میرد، و نه زنده می‌شود، و هر کس که با حالت ایمان بیاید، و عمل صالح هم کرده باشد، چنین کسانی درجات والایی دارند. سوره طه آیه 75.

مجرمین مردمانی که بر دین حق بوده‌اند، و لکن عمل صالح نکرده‌اند، و این همان کسی است که جمله: (إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)، درباره‌اش تطبیق می‌کند.

چون این کسی است که عهد خدا را دارد، آن عهدی که آیه: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ: أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَ أَنْ اعْبُدُونِي، هذا صراطٌ مُسْتَقِيمٌ)^۱ از آن خبر می‌دهد، پس عهد خدا (وَ أَنْ اعْبُدُونِي) است، که عهد در آن به معنای امر است، و جمله (هذا صراطٌ مُسْتَقِيمٌ) الخ، عهد به معنای التزام است، چون صراط مستقیم مشتمل بر هدایت به سوی سعادت و نجات است.

پس این طائفه که گفتیم ایمان داشته‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، آنها را عهدی از خدا گرفته بودند، و به خاطر اعمال بدشان داخل جهنم می‌شوند و به خاطر داشتن عهد، مشمول شفاعت شده، از آتش نجات می‌یابند. آیه شریفه (وَ قَالُوا: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً، قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا)،^۲ نیز به این حقیقت اشاره دارد، و بنابراین، این آیات نیز به همان آیات قبل برگشت می‌کند، و بر روی هم آنها دلالت دارد بر اینکه مورد شفاعت، یعنی کسانی که در قیامت برایشان شفاعت می‌شود، عبارتند از گناهکاران دین‌دار، و متدینین به دین حق، ولی گناهکار، اینها را خدا دینشان را پسندیده است.

4- شفاعت از چه کسانی صادر می‌شود؟

از آنچه تاکنون از نظر خواننده گذشت می‌توان این معنا را بدست آورد، که شفاعت دو قسم است، یکی تکوینی، و یکی تشریعی و قانونی، اما شفاعت تکوینی که معلوم است از تمامی اسباب کونی سر می‌زند، و همه اسباب نزد خدا شفیع هستند، چون میان خدا و مسبب خود واسطه‌اند، و اما شفاعت تشریعی و مربوط به احکام، (که معلوم است اگر واقع شود، در دائره تکلیف و مجازات واقع می‌شود) نیز دو قسم است، یکی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا، و یا قرب به درگاه او گردد، که شفیع و واسطه میان خدا و بنده در این قسم شفاعت چند طائفه‌اند.

اول توبه از گناه، که خود از شفیعان است، چون باعث آمرزش گناهان است، هم چنان که فرمود: (قُلْ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَ آيْبُوا إِلَى رَبِّكُمْ)،^۳ که عمومیت این آیه، حتی شرک را هم شامل می‌شود، و قبلاً هم گفتیم: که توبه شرک را هم از بین می‌برد.

دوم ایمان به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است، که درباره‌اش فرموده: (آمِنُوا بِرَسُولِهِ تَا آنْجَا كِه مِي فَرْمَايد: يَغْفِرْ لَكُمْ).^۴ یکی دیگر عمل صالح است، که درباره‌اش فرموده: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ)،^۵ و نیز فرموده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)^۶ و آیات قرآنی در این باره بسیار است.

یکی دیگر قرآن کریم است، که خودش در این باره فرموده: (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).^۷

یکی دیگر هر چیز است که با عمل صالح ارتباطی دارد، مانند مسجدها، و امکنه شریفه، و متبرکه، و ایام شریفه، و انبیاء، و رسولان خدا، که برای امت خود طلب مغفرت می‌کنند، هم چنان که درباره انبیاء فرموده: (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، جَاؤُكَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).^۸

^۱ مگر به شما ای بنی آدم فرمان ندادم که شیطان را نپرستید؟ که او دشمن آشکار شما است، و اینکه مرا پرستید، که این صراط مستقیم است؟ سوره یس آیه 61.

^۲ گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی بماند نمی‌رسد، بگو مگر شما از خدا عهد گرفته بودید. سوره بقره آیه 80.

^۳ بگو: ای بندگانم، که بر نفس خود زیاده روی روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، چون او آمرزگار رحیم است، و به سوی پروردگارتان توبه ببرید. سوره زمر آیه 54.

^۴ به رسول او ایمان بیاورید، تا چه و چه و چه، و اینکه گناهانتان را ببامرز. سوره حدید آیه 28.

^۵ خدا کسانی را که ایمان آورده، و اعمال صالح کردند، وعده داده: که مغفرت و اجر عظیم دارند. سوره مائده آیه 9.

^۶ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید، و (بدین وسیله) وسیله‌ای بدرگاهش بدست آورید. سوره مائده آیه 35.

^۷ خداوند به وسیله قرآن کسانی را که در پی خوشنودی اویند، به اذن خودش به سوی راه‌های سلامتی هدایت نموده، و ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت نموده، و نیز به سوی صراط مستقیم راه مینماید. سوره مائده آیه 16.

^۸ و اگر ایشان بعد از آنکه به خود ستم کردند، آمدند نزد تو، و آمرزش خدا را خواستند، و رسول هم برایشان طلب مغفرت کرد، خواهند دید که خدا توبه پذیر رحیم رحیم است. سوره نساء آیه 64.

و یکی دیگر ملائکه است، که برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، هم چنان که فرمود: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا)^۱ و نیز فرموده: (وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)^۲.

یکی دیگر خود مؤمنینند، که برای خود، و برای برادران ایمانی خود، استغفار می‌کنند، و خدای تعالی از ایشان حکایت کرده که می‌گویند: (وَ اغْفُ عَنَّا، وَ اغْفِرْ لَنَا، وَ ارْحَمْنَا، أَنْتَ مَوْلَانَا)^۳.

قسم دوم از شفاعت: قسم دوم شفيعی است که در روز قیامت شفاعت می‌کند، شفاعت به آن معنایی که شناختی، حال ببینیم این شفیعان چه کسانی هستند؟ یک طائفه از اینان انبیاء علیهم السلامند، که قرآن کریم درباره شفاعتشان می‌فرماید: (وَ قَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، تَا آنجا که می‌فرماید: (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)^۴.

که یکی از آنان عیسی بن مریم (علیه السلام) است، که در روز قیامت شفاعت می‌کند، و نیز می‌فرماید (وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)^۵.

و این دو آیه شریفه، علاوه بر اینکه دلالت می‌کنند بر شفاعت انبیاء، دلالت بر شفاعت ملائکه نیز دارند، چون در این دو آیه گفتگو از فرزند خدا بود، که مشرکین ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند و یهود و نصاری مسیح و عزیر را پسر خدا می‌پنداشتند.

دسته‌ای دیگر از شفیعان روز قیامت ملائکه هستند، که قرآن کریم درباره شفاعت کردن آنان می‌فرماید: (وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ، لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا، إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى)،^۶ و نیز می‌فرماید: (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَ مَا خَلْفَهُمْ)^۷.

طائفه دیگر از شفیعان در قیامت شهدا هستند، که آیه: (وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)^۸، که ترجمه‌اش گذشت، دلالت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفيعی است، که مالک شهادت است، چیزی که هست این شهادت، همانطور که در سوره فاتحه گفتیم، و به زودی در تفسیر آیه: (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)^۹ نیز خواهیم گفت، مربوط باعمال است، نه شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ، از اینجا روشن می‌شود: که مؤمنین نیز از شفیعان روز قیامتند، برای اینکه خدای تعالی خبر داده، که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهداء می‌شوند، و فرموده: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)^{۱۰}، که انشاء الله به زودی بیانش خواهد آمد.

5- شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟

^۱ آن فرشتگان که عرش را حمل می‌کنند، و اطرافیان آن، پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند، و به او ایمان دارند، و برای همه آن کسانی که ایمان آورده‌اند، طلب مغفرت می‌کنند. سوره مؤمن آیه 7.

^۲ و ملائکه با حمد پروردگار خود، او را تسبیح می‌گویند، و برای هر کس که در زمین است طلب مغفرت می‌کنند، آگاه باشید که خداست که آمرزگار رحیم است. سوره شوری آیه 5.

^۳ و بر ما ببخشای، و ما را ببامرز و به ما رحم کن، که تویی سرپرست ما. سوره بقره آیه 286.

^۴ مشرکین می‌گفتند: خدا فرزند گرفته منزّه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خدایند، (تا آنجا که می‌فرماید) و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا بپسندد. سوره انبیاء آیه 28.

^۵ آن کسانی که مشرکین به جای خدا میخوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی مالک شفاعتند، که به حق شهادت می‌دهند و خود دانای حقد. زخرف آیه 86.

^۶ و چه بسیار فرشته که در آسمانهایند، و شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه دهد. سوره نجم آیه 26.

^۷ امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او پسندیده باشد، خدا آنچه را که پیش روی ایشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده‌اند، میدانند. سوره طه آیه 110.

^۸ سوره بقره آیه 143.

^۹ سوره زخرف آیه 86.

^{۱۰} و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهداء نزد پروردگارشانند. سوره حدید آیه 19.

خواننده عزیز توجه فرمود، که شفاعت دو قسم بود، یکی تکوینی، که گفتیم: عبارتست از تأثیر هر سببی تکوینی در عالم اسباب، و یکی تشریعی، که گفتیم: مربوط است به ثواب و عقاب، حال می‌گوییم: از این قسم دوم بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین‌تر از آن اثر می‌گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه، و ایمان البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت. و بعضی دیگر در عذاب بعضی از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح که واسطه می‌شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتی که مورد نزاع و اختلافست، یعنی شفاعت انبیاء و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشتن عذاب از کسی که حساب قیامت، او را مستحق آن کرده، در گذشته یعنی در تحت عنوان شفاعت در حق چه کسی جریان می‌یابد، گفتیم: که این شفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که متدین به دین حق هستند، و خدا هم دین آنان را پسندیده است.

6- شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟

منظور ما از این شفاعت، باز همان شفاعت مورد نزاع است، شفاعتی که گفتیم: عذاب روز قیامت را از گناهکاران بر می‌دارد، اما پاسخ از این سؤال، این است که آیه شریفه: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِى جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ: عَنِ الْمُجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرٍ؟)، که ترجمه‌اش چند صفحه قبل گذشت، دلالت دارد بر اینکه شفاعت به چه کسانی می‌رسد، می‌رسد، و چه کسانی از آن محرومند، چیزی که هست بیش از این هم دلالت ندارد، که شفاعت تنها در فک رهن، و آزادی از دوزخ، و یا خلود در دوزخ مؤثر است، و اما در ناراحتی‌های قبل از حساب، از هول و فزع قیامت، و ناگواریهای آن، هیچ دلالتی نیست بر اینکه شفاعت در آنها هم مؤثر باشد، بلکه می‌توان گفت: که آیه دلالت دارد بر اینکه شفاعت تنها در عذاب دوزخ مؤثر است، و در ناگواریهای قبل از آن مؤثر نیست.

این نکته را هم باید دانست که از آیات نامبرده در سوره مدثر می‌توان استفاده کرد که سؤال و جوابی که در آن شده مربوط است به بعد از فصل قضا، و رسیدگی به حسابها، یعنی بعد از آنکه اهل بهشت جای خود را در بهشت گرفته، و اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفته‌اند، و در چنین هنگامی شفاعت شامل جمعی از گناهکاران شده، و آنان را از آتش نجات می‌دهد، برای اینکه کلمه: (فی جنات) الخ، در این آیات آمده، و این کلمه استقرار در بهشت را می‌رساند. و نیز جمله: (ما سلککم) الخ، در آن هست، که از ماده سلوک، و به معنای داخل کردن است، البته نه هر داخل کردنی، بلکه داخل کردن با نظم و با ردیف خاص، (نظیر داخل کردن نخ در دانه‌های تسبیح، که از کوچک‌ترها گرفته تا بزرگ و بزرگترها همه را نخ می‌کشند) پس در این تعبیر معنای استقرار هست، و همچنین در جمله (فما تنفعهم)، چون کلمه (ما) برای نفی حال است، (دقت بفرمائید).

و اما نشأه برزخ، و ادله‌ای که دلالت می‌کند بر حضور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه (علیهم‌السلام) در دم مرگ، و در هنگام سؤال قبر، و کمک کردن آن حضرت در شدائد، که روایاتش به زودی در ذیل آیه: (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ)^۱ خواهد آمد، ربطی به شفاعت در درگاه خدا ندارد.

بلکه از قبیل تصرف‌ها و حکومتی است که خدای تعالی به ایشان داده، تا به اذن او هر حکمی که خواستند برانند، و هر تصرفی خواستند بکنند، هم چنان که درباره آن فرموده: (وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ، يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ، وَ نَادُوا: أَصْحَابَ الْجَنَّةِ، أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، لَمْ يَدْخُلُوهَا، وَ هُمْ يَطْمَعُونَ، - تا آنجا که می‌فرماید- وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، قَالُوا: مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ، وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ، أ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ: لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ إِذْ خُلُوا الْجَنَّةَ، لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ، وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ)^۲.

و از این قبیل است آیه: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ، فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بَيَمِينِهِ)^۳ که از این آیه نیز بر می‌آید: امام واسطه در خواندن و دعوت است، و دادن کتاب از قبیل همان حکومتی است که گفتیم خدا به این طائفه داده است (دقت بفرمائید).

^۱ سوره مدثر آیه 42.

^۲ سوره نساء آیه 159.

^۳ و بر اعراف، (که جایگاهی میان بهشت و دوزخ است) مردمی هستند، که هر کسی را از سیمایش می‌شناسند، باصحاب بهشت داد می‌زنند: که سلام بر شما، با اینکه خود تاکنون داخل بهشت نشده‌اند، ولی امید آن را دارند- تا آنجا که می‌فرماید- اصحاب اعراف مردمی را که هر یک را با سیمایشان می‌شناسند، صدا می‌زنند، و می‌گویند: دیدید که نیروی شما از جهت کمیت و کیفیت بدردتان نخورد؟ آیا همین بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید: هرگز مشمول رحمت خدا نمی‌شوند؟ دیدید که داخل بهشت می‌شوند، و شما اشتباه می‌کردید آن گاه رو به بهشتیان کرده می‌گویند حال به بهشت درآئید، که نه ترسی بر شما باشد، و نه اندوهناک می‌شوید. سوره اعراف آیات 45-49.

^۴ روزی که هر قومی را به نام پیشواشان صدا می‌زنیم، پس هر کس کتابش به دست راستش داده شود، چنین و چنان می‌شود. سوره اسراء آیه 71.

پس از بحثی که درباره شفاعت گذشت، این نتیجه بدست آمد: که شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت به کار می‌رود، که یا گنه‌کار به وسیله شفاعت مشمول آمرزش گشته، اصلاً داخل آتش نمی‌شود، و یا آنکه بعد از داخل شدن در آتش، به وسیله شفاعت نجات می‌یابد، یعنی شفاعت باعث می‌شود که خدا به احترام شفیع، رحمت خود را گسترش می‌دهد.

بحث روایی

در امالی¹ شیخ صدوق علیه الرحمه، از حسین بن خالد، از حضرت رضا، از آباء گرامش، از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: کسی که بجوش من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوضم وارد نکند، و کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد، آن گاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی‌کنند، حسین ابن خالد می‌گوید: من به حضرت رضا عرضه داشتم: یا بن رسول الله! پس معنای این کلام خدای تعالی که می‌فرماید: (وَ لَا يَتَّقُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) چیست؟ فرمود: شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا دیش را پسندیده باشد.

مؤلف: اینکه فرمود: (تنها شفاعتم...) مطلبی است که به طرق بسیاری از طریق شیعه و سنی از آن جناب روایت شده، و اگر به یاد داشته باشید، همین معنا را از آیات فهمیدیم. و در تفسیر عیاشی² از سماعه بن مهران، از ابی ابراهیم، حضرت کاظم (علیه‌السلام)، روایت آورده، که در ذیل آیه: عَسَىٰ أَنْ يَبْتَغِكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا³ فرمود: روز قیامت مردم همگی از دل خاک بر می‌خیزند، و مقدار چهل سال می‌ایستند، و خدای تعالی آفتاب را دستور می‌دهد تا بر فرق سرهاشان آن چنان نزدیک شود، که از شدت گرما عرق بریزند، و به زمین دستور می‌رسد، که عرق آنان را در خود فرو نبرد، مردم به نزد آدم می‌روند، و از او می‌خواهند، تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می‌کند، و نوح ایشان را به ابراهیم، و ابراهیم به موسی، و موسی به عیسی و عیسی ه ایشان می‌گوید: بر شما باد به محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خاتم النبیین، پس محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید: آری من آماده اینکارم، پس به راه می‌افتد، تا دم در بهشت می‌رسد، و دق الیاب می‌کند، از درون بهشت می‌پرسند: که هستی؟ و خدا دانایتر است، پس محمد می‌گوید: من محمدم، از درون خطاب می‌رسد: در را به رویش باز کنید، چون در به رویش گشوده می‌شود، به سوی پروردگار خود روی می‌آورد، در حالی که سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی‌دارد، تا اجازه سخن به وی دهند، و بگویند حرف بزن، و درخواست کن، که هر چه بخواهی داده خواهی شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد.

پس سر از سجده بر می‌دارد، دوباره رو به سوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می‌افتد، این بار هم همان خطابه‌ها به وی می‌شود، سر از سجده بر می‌دارد، و آن قدر شفاعت می‌کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده، شامل حال کسانی که به آتش سوخته‌اند، نیز می‌شود، پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امتها، هیچ کس آبروی محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه (عَسَىٰ أَنْ يَبْتَغِكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)، بدان اشاره دارد.

مؤلف: این معنا در روایاتی بسیار زیاد، به طور مختصر و مفصل، هم به طرق متعددهای از سنی، و شیعه، روایت شده است، و این روایات دلالت دارد بر اینکه مقام محمود در آیه شریفه همان مقام شفاعت است، البته منافات هم ندارد که غیر آن جناب، یعنی سایر انبیاء و غیر انبیاء هم بتوانند شفاعت کنند، چون ممکن است شفاعت آنان فرع شفاعت آن جناب باشد، و فتح باب شفاعت بدست آن جناب بشود.

و در تفسیر عیاشی⁴ نیز از یکی از دو امام باقر و صادق (علیهماالسلام) روایت آمده، که در تفسیر آیه (عَسَىٰ أَنْ يَبْتَغِكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)، فرمود: این مقام شفاعت است. باز در تفسیر عیاشی⁵ از عبید بن زراره روایت آمده، که گفت: شخصی از امام صادق (علیه‌السلام) پرسید: آیا مؤمن هم شفاعت دارد؟ فرمود: بله، فردی از خضران پرسید: آیا مؤمن هم به شفاعت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در آن روز محتاج می‌شود؟ فرمود: بله، برای اینکه مؤمنین هم خطایا و گناهانی دارند، هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج شفاعت آن جناب می‌شود، راوی می‌گوید: مردی از این گفتار رسول خدا پرسید: که فرمود: (من سید و آقای همه فرزندان آدمم، و در عین حال افتخار نمی‌کنم) حضرت فرمود: بله صحیح است، آن جناب حلقه در بهشت را می‌گیرد، و بازش می‌کند، و سپس به سجده می‌افتد، خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن، و شفاعت نما، که شفاعت پذیرفته است، و هر چه می‌خواهی بطلب که به تو داده می‌شود، پس سر بلند می‌کند و دوباره به سجده می‌افتد باز خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن و شفاعت نما که شفاعت پذیرفته است و درخواست نما که درخواست برآورده است پس آن جناب سر بر می‌دارد و شفاعت می‌نماید، و شفاعتش پذیرفته می‌شود و درخواست می‌کند، و به او هر چه خواسته می‌دهند.

و در تفسیر فرات⁶ از محمد بن قاسم بن عبید، با ذکر یک یک راویان، از بشر بن شریح بصری، روایت آورده، که گفت: من به محمد بن علی (علیه‌السلام) عرضه داشتم: کدامیک از آیات قرآن امیدوارکننده‌تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می‌گویند؟ عرضه داشتم: می‌گویند آیه: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ⁷ است، فرمود: و لکن ما اهل بیت این را نمی‌گوییم، پرسیدم: پس شما کدام آیه را امیدوارکننده‌تر می‌دانید؟ فرمود: آیه (وَ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ) به خدا سوگند شفاعت، به خدا سوگند شفاعت، به خدا سوگند شفاعت.

مؤلف: اما اینکه آیه: (عَسَىٰ أَنْ يَبْتَغِكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) الخ، مربوط بمقام شفاعت باشد، چه بسا هم لفظ آیه با آن مساعد باشد، و هم روایات بسیار زیادی که از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسیده، که فرمود: مقام محمود، مقام شفاعت است، و اما اینکه گفتیم لفظ آیه با آن مساعد است، از این جهت است که جمله (ان یبتغک الخ)، دلالت می‌کند بر اینکه مقام نامبرده مقامی است که در آن روز به آن جناب می‌دهند، و چون کلمه (محمود) در آیه مطلق است، شامل همه حمدها می‌شود، چون مقید به حمد خاصی نشده، و این خود دلالت می‌کند بر اینکه، همه مردم او را می‌ستایند، چه اولین و چه آخرین.

و از سوی دیگر از آنجا که حمد عبارتست از ثنای جمیل در مقابل رفتار جمیل اختیاری، پس به ما می‌فهماند که در آن روز از آن جناب به تمامی اولین و آخرین، رفتاری صادر می‌شود، که از آن بهره‌مند می‌گردند، و او را می‌ستایند.

و به همین جهت در روایت عبید بن زراره، که قبلاً گذشت، فرمود: هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج به شفاعت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌شود، (تا آخر حدیث)، که انشاء الله بیانش بوجهی دیگر خواهد آمد.

¹ امالی صدوق ص 16 ح 4 مجلس 2.

² تفسیر عیاشی ج 2 ص 315 ح 151.

³ امید آن داشته باش، که پروردگارت به مقام محمودت برساند. سوره اسری آیه 79.

⁴ تفسیر عیاشی ج 2 ص 315 ح 151.

⁵ تفسیر عیاشی ج 2 ص 314 ح 148.

⁶ تفسیر فرات ص 215.

⁷ بگو ای کسانی که در حق خود زیاده‌روی و ستم کردید، از رحمت خدا نومید مشوید. سوره زمر آیه 53.

⁸ سوره ضحی آیه 5.

و اما اینکه آیه (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن باشد، و حتی از آیه: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا) الخ، هم امیدوارکننده‌تر باشد، علش این است که نهی از نومیدی در آیه دوم، نهی است که هر چند در قرآن شریف مکرر آمده، مثلا از ابراهیم (علیه‌السلام) حکایت کرده که گفت: وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ^۱ و از یعقوب (علیه‌السلام) حکایت کرده که گفت: إِنَّهُ لَا يَنْبَأُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ^۲.

و لکن در هر دو مورد این نهی ناظر به نومیدی از رحمت تکوینی است، هم چنان که مورد دو آیه بدان شهادت می‌دهد.

و اما آیه (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَتَغَيَّرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)، و انبیاوا إلى ربکم^۳ تا آخر آیات بعدش، هر چند که نهی از نومیدی از رحمت تشریعی خداست، به قرینه جمله (أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ)، که به روشنی می‌فهماند قنوط و نومیدی در آیه راجع برحمت تشریعی، و از جهت معصیت است، و به

همین جهت خدای سبحان وعده آمزش گناهان را به طور عموم، و بدون استثناء آورد.

و لکن دنبال آیه جمله: (وَ انْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ) و جملات بعدی را آورده که به توبه و اسلام و عمل به پیروی امر می‌کند، و می‌فهماند که منظور آیه، این است که بنده‌ای که به خود ستم کرده، نباید از رحمت خدا نومید شود، مادام که می‌تواند توبه کند، و اسلام آورد، و عمل صالح کند، از این راه‌های نجات استفاده کند.

پس در آیه نامبرده رحمت خدا مقید به قیود نامبرده شد، و مردم را امر می‌کند که به این رحمت مقید خدا، دست بیاویزند، و خود را نجات دهند، و معلوم است که امید رحمت مقید مانند امید رحمت، مطلق و عام نیست، و آن رحمتی که خدا به پیامبرش وعده داده، رحمت عمومی و مطلق است، چون آن جناب را (رحمة للعالمین) خوانده، و این وعده مطلق را در آیه: (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)، به پیامبر گرامیش داده، تا او را دلخوش و شادمان کند.

توضیح اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن است، و در آن وعده‌ای است خاص به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، و در سراسر قرآن، خدای سبحان احدی از خلائق خود را هرگز چنین وعده‌ای نداده، و در این وعده اعطاء خود را به هیچ قیدی مقید نکرده، بلکه وعده اعطایی است مطلق، البته وعده‌ای نظیر این، به دسته‌ای از بندگان خود داده، که در بهشت به آنها بدهد، و فرموده: لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ^۴ و نیز فرموده: لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا، وَ لَدُنَّا مَزِيدٌ^۵ که می‌رساند آن دسته نامبرده در بهشت چیزهایی ما فوق خواست خود دارند.

و معلومست که مشیت و خواست به هر خیری و سعادت‌ی تعلق می‌گیرد، که به خاطر انسان خطور بکند، معلوم می‌شود در بهشت از خیر و سعادت چیزهایی هست که بر قلب هیچ بشری خطور نمی‌کند، هم چنان که فرمود: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ^۶.

خوب، وقتی عطاهای خدا به بندگان با ایمان و صالحش این باشد، که مافوق تصور و از اندازه و قدر بیرون باشد، معلوم است که آنچه به رسولش در مقام امتنان عطاء می‌کند، وسیع‌تر و عظیم‌تر از اینها خواهد بود، (دقت بفرمائید).

این وضع عطای خدای تعالی است، و اما ببینیم خوشنودی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چه حد و حدودی دارد، و این را می‌دانیم که این خوشنودی غیر رضا به قضا، و قدر خدا است، که در حقیقت برابر با امر خدا است، چون خدا مالک و غنی علی‌الاطلاق است، و عبد جز فقر و حاجت چیزی ندارد، و لذا باید به آنچه پروردگارش عطا می‌کند راضی باشد، چه کم و چه زیاد، و نیز باید به آن قضایی که خدا درباره‌اش می‌راند، خوشنود و راضی باشد، چه خوب و چه بد، و وقتی وظیفه هر عبدی این بود، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به این وظیفه داناتر، و عامل‌تر از هر کس دیگر است، او نمی‌خواهد مگر آنچه را که خدا در حقش بخواهد.

پس رضا در آیه: (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)، این رضا نیست، چون گفتیم: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از خدا راضی است چه عطا بکند، و چه نکند، و در آیه مورد بحث رضایت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مقابل اعطاء خدا قرار گرفته، و این معنا را می‌رساند: که خدا اینقدر به تو می‌دهد تا راضی شوی، پس معلوم است این رضا غیر آن است، نظیر این است که به فقیری بگویی: من آن قدر به تو مال می‌دهم، تا بی‌نیاز شوی، و با به گرسنه‌ای بگویی: آن قدر طعامت می‌دهم تا سیر شوی، که در این گونه موارد رضایت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و بی‌نیاز کردن فقیر، و دادن طعام به گرسنه به هیچ حد و اندازه‌ای مقید نشده است.

هم چنان که می‌بینیم نظیر چنین اعطای بی‌حدی را خداوند به طائفه‌ای از بندگانش وعده داده، و فرمود: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ^۷، جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَ رَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ^۸.

که این وعده نیز از آنجا که در مقام امتنان است و وعده‌ای است خصوصی، لذا باید امری باشد، مافوق آنچه که مؤمنین به طور عموم وعده داده شده‌اند، و باید از آن وسیع‌تر، و خلاصه بی‌حساب باشد.

از سوی دیگر می‌بینیم: که خدای تعالی درباره رسول گرامی‌اش فرمود: به مؤمنین رءوف و رحیم است، (يَا مُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)^۹ و در این کلام خود، رأفت و رحمت آن جناب را تصدیق فرموده با این حال چطور این رسول رءوف و رحیم راضی می‌شود که خودش در بهشت به نعمت‌های آنجا متمتع باشد و در باغهای بهشت با خیال آسوده قدم بزند، در حالی که جمعی از مؤمنین به دین او، و به نبوت او، و شیفتگان به فضائل و مناقب او، در درکات جهنم در غل و زنجیر باشند؟ و در زیر طبقاتی از آتش محبوس بمانند؟ با اینکه برویبت خدا، و به رسالت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، و به حقانیت آنچه رسول آورده، معترف بوده‌اند، تنها جرمشان این بوده که جهالت بر ایشان چیره گشته، ملعبه شیطان شدند، و در نتیجه گناهانی مرتکب گشتند، بدون اینکه عناد و استکباری کرده باشند.

و اگر یکی از ماها به عمر گذشته خود مراجعه کند، و ببیند: که در این مدت چه کمالات، و ترقیاتی را می‌توانست بدست آورد، ولی در بدست آوردن آنها کوتاهی کرده، آن وقت خود را به باد ملامت می‌گیرد، و به خود خشم نموده، یکی یکی تقصیرهایش را به رخ خود می‌کشد، و به خود بد و بیراه می‌گوید، و ناگهان متوجه به جهالت و جنون جوانی خود می‌شود، که در آن هنگام چقدر نادان و بی تجربه بوده بمحض آنکه بیاد آن دوران تاریک عمر می‌افتد، خشمش فرو می‌نشیند، و خودش به خود رحم می‌کند، و دلش برای خودش می‌سوزد، در حالی که این حس ترحم که در فطرت او است، یک ودیعه‌ای است الهی، و قطره‌ایست از دریای بی‌کران رحمت پروردگار، با این که حس ترحم او ملک خود او نیست، بلکه عاربتی است، و علاوه قطره‌ایست در برابر رحمت خدا، مع ذلک خودش برای خودش ترحم می‌کند، آن وقت چطور ممکن است، که دریای رحمت رب العالمین، در موقفی که او است و انسانی جاهل، و ضعیف، به خروش نیاید؟ و چطور ممکن است مجلای اتم رحمت رب العالمین، یعنی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به دستگیری او نشتابد، و او را که در زندگی دنیا و در حین مرگ که در مواقف خطرناک دیگر، وزر و وبال خطایای خود را پوشیده، هم چنان در شکنجه دوزخ بگذارد، و او را نجات ندهد.

¹ از رحمت خدا نومید نمی‌شوند، مگر مردم گمراه .حجر آیه 56.

² بدرستی که از رحمت خدا مایوس نمی‌شوند مگر مردم کافر. سوره یوسف آیه 87.

³ سوره زمر آیه 54.

⁴ ایشان نزد پروردگار خود در بهشت هر چه بخواهند دارند. سوره شوری آیه 22.

⁵ ایشان در بهشت هر چه بخواهند دارند، و نزد ما بیش از آنهم هست. سوره ق آیه 35.

⁶ هیچ کس می‌داند که چه چیزها که مایه خوشنودی آنان است، بر ایشان ذخیره کرده‌اند. سوره سجده آیه 17.

⁷ کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کردند، بهترین خلق خدایند، پاداششان نزد پروردگارشان عبارتست از بهشت‌های عدن، که نهرها از دامنه آنها روانست، و ایشان ابدا در آن جاویدانند، خدا از ایشان راضی است، و ایشان هم از خدا راضی می‌شوند، این پاداشها برای کسی است که از پروردگارش در خشیت باشد. سوره بینه آیه 8.

⁸ سوره توبه آیه 125.

و در تفسیر قمی،^۱ در ذیل جمله: (وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) الخ، از ابی العباس تکبیر گو: روایت کرده که گفت غلامی آزاد شده یکی از همسران علی بن الحسین، که نامش ابو ایمن بود، داخل بر امام ابی جعفر (علیه‌السلام) شد، و گفت: ای ابی جعفر! دل مردم را خوش می‌کنید، و می‌گویید شفاعت محمد شفاعت محمد؟ (خلاصه بگذارید مردم به وظائف خود عمل کنند!) ابو جعفر (علیه‌السلام) آن قدر ناراحت و خشمناک شد، که رنگش تیره گشت، و سپس فرمود: وای بر تو ای ابا ایمن، آیا عفتی که درباره شکم و شهوت ورزیدی (و خلاصه مقدس‌مآبیت) تو را به طغیان در آورده ولی متوجه باش، که اگر فزعه‌ای قیامت را ببینی، آن وقت می‌فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی، وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه‌کارانی که مستوجب آتش شده‌اند تصور دارد؟ آن گاه اضافه کرد: هیچ احدی از اولین و آخرین نیست، مگر آنکه در روز قیامت محتاج شفاعت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است، و نیز اضافه کرد: که در روز قیامت یک شفاعتی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در امتش دارد، و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم، و یک شفاعتی شیعیان ما در خاندان خود دارند، و سپس فرمود: یک نفر مؤمن در آن روز بعدد نفرات دو تیره بزرگ عرب ربیعہ و مضر شفاعت می‌کند، و نیز مؤمن برای خدمت‌گزاران خود شفاعت می‌کند، و عرضه می‌دارد: پروردگارا این شخص حق خدمت به گردنم دارد، و مرا از سرما و گرما حفظ می‌کرد.

مؤلف: اینکه امام فرمود (احدی از اولین و آخرین نیست مگر آنکه محتاج شفاعت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌شود)، ظاهرش این است که این شفاعت عمومی، غیر آن شفاعتی است که در ذیل روایت فرمود: (وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه‌کارانی که مستوجب آتشند تصور دارد؟) نظیر این معنا در روایت عیاشی، از عبید بن زرارہ، از امام صادق (علیه‌السلام) گذشت، و در این معنا روایت دیگری است که هم عامه و هم خاصه نقل کرده‌اند، آیه: (وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَ هُمْ يَلْمُزُونَ)^۲ که ترجمه‌اش اخیراً گذشت، بر این معنا دلالت می‌کند، چون می‌فهماند ملاک در شفاعت عبارتست از شهادت، پس شهداء هستند که در روز قیامت مالک شفاعتند، و انشاء الله به زودی در تفسیر آیه (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا)^۳ خواهیم گفت: که انبیاء شهادی خلقتند، و رسول گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اسلام، شهید بر انبیاء است، پس رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شهید شیعیان، و گواه گواهان است، پس شفیع شیعیان نیز هست، و اگر شهادت شهداء نمی‌بود، اصلاً قیامت اساس درستی نداشت.

و در تفسیر قمی^۴ نیز، در ذیل جمله (وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) امام (علیه‌السلام) فرمود: احدی از انبیاء و رسولان خدا به شفاعت نمی‌پردازد، مگر بعد از آنکه خدا اجازه اجازه داده باشد، مگر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که خدای تعالی قبل از روز قیامت به او اجازه داده، و شفاعت برای او، و امامان از ولد او است، و آن گاه بعد از ایشان سایر انبیاء شفاعت خواهند کرد.

و در خصال^۵ از علی (علیه‌السلام) روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: سه طائفه به درگاه خدا شفاعت می‌کنند، و شفاعتشان پذیرفته هم می‌شود، اول انبیاء دوم علماء سوم شهداء.

مؤلف: ظاهر مراد از شهداء شهادی در میدان جنگ است، چون معروف از معنای این کلمه در زبان اخبار ائمه (علیهم‌السلام) همین معنا است، نه معنای گواهی دادن بر اعمال، که اصطلاح قرآن کریم است.

و نیز در خصال^۶، در ضمن حدیث معروف به (چهار صد) آمده: که امیر المؤمنین فرمودند: برای ما شفاعتی است، و برای اهل مودت ما شفاعتی.

مؤلف: در این بین روایات بسیاری در باب شفاعت سیده زنان بهشت فاطمه (سلام‌الله‌علیها)، و نیز شفاعت ذریه او، غیر از ائمه، وارد شده، و همچنین روایات دیگری در شفاعت مؤمنین، و حتی طفل سقط شده از ایشان، نقل شده.

از آن جمله در حدیث معروف از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که فرمود: (تَنَاجَوْا تَنَاسَلُوا الخ)، فرمود: زن بگیرید، و نسل خود را زیاد کنید، که من در روز قیامت به وجود شما نزد امتهای دیگر مباحثات می‌کنم، و حتی طفل سقط شده را هم به حساب می‌آورم، و همین طفل سقط شده با قیافه‌ای اخمو، به در بهشت می‌ایستد، هر چه به او می‌گویند: درای، داخل نمی‌شود، و می‌گوید: تا پدر و مادرم نیابند داخل نمی‌شوم، (تا آخر حدیث).

و نیز در خصال^۷ از امام ابی عبد الله از پدرش از جدش از علی (علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود: برای بهشت هشت دروازه است، که از یک دروازه انبیاء و صدیقین وارد می‌شوند، و دربی دیگر مخصوص شهداء و صالحین است، و پنج درب دیگر آن مخصوص شیعیان و دوستان ما است، و خود لایزال بر صراط ایستاده، دعا می‌کنم، و عرضه می‌دارم: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاوران مرا، و هر کس که در دنیا یا من تولی داشته، سلامت بدار، و از سقوط در جهنم حفظ کن، که ناگهان از درون عرش ندایی می‌رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعت پذیرفته گردید، و آن روز هر مردی از شیعیان من، و دوستان و یاوران من، و آنان که عملاً و زبانا با دشمنان من جنگیدند، تا هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندان خود را شفاعت می‌کنند.^۸ یک درب دیگر بهشت مخصوص سایر مسلمانان است، آنهایی که اعتراف بشهادت (لا اله الا الله) داشتند، و در دل یک ذره بغض و دشمنی ما اهل بیت را نداشته‌اند.

و در کافی^۹ از حفص مؤذن از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کرده، که در رساله‌ای که به سوی اصحابش نوشت، فرمود: و بدانید که احدی از خلائق خدا، شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند، (نه کسی هست که اگر خدا نداد او بدهد، و نه کسی که اگر خدا بلائی فرستاد، او از آن جلوگیری کند)، نه فرشته مقربى اینکاره است، و نه پیامبر مرسلی، و نه کسی پائین‌تر از این، هر کس دوست می‌دارد شفاعت شافعان نزد خدا سودی به حالش داشته باشد، باید از خدا رضایت بطلید.

و در تفسیر فرات^{۱۰} به سند خود از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود: جابر به امام باقر (علیه‌السلام) عرض کرد: فدایت شوم، یا بن رسول الله! حدیثی از جدهات فاطمه (سلام‌الله‌علیها) برایم حدیث کن، جابر هم چنان مطالب امام را در خصوص شفاعت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) در روز قیامت ذکر می‌کرد، تا رسید به اینجا که می‌گوید: امام ابو جعفر فرمود: پس به خدا سوگند، از مردم کسی باقی نمی‌ماند مگر کسی که اهل شک باشد، و در عقائد اسلام ایمان راسخ نداشته، و یا کافر و یا منافق باشد، پس چون این چند طائفه در طبقات دوزخ قرار می‌گیرند، فریاد می‌زنند، که خدای تعالی آن را چنین حکایت می‌فرماید: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً، فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^{۱۱} آن گاه امام

¹ تفسیر قمی ج ۲ ص 202.

² سوره زخرف آیه 86.

³ سوره بقره آیه 143.

⁴ تفسیر قمی ج ۲ ص 201.

⁵ الخصال باب الثلاثة ص 156.

⁶ الخصال حدیث اربعه مائه ص 624.

⁷ الخصال حدیث اربعه مائه باب الثمانیه ص 407.

⁸ لازمه این معنا آنست که زندگی یک نفر شیعه اهل بیت (علیهم‌السلام) در سعادت هفتاد هزار نفر مؤثر است هم چنان که دیدیم اثر انحراف دشمنان اهل بیت تا تا چهارده قرن باقی مانده و هنوز هم باقی می‌ماند. (مترجم)

⁹ کافی روضه ج 8 ص 10.

¹⁰ تفسیر فرات ص 113-114.

¹¹ ما هیچ یک از این شافعان را نداشتیم، تا برایمان شفاعت کنند، و هیچ دوست دلسوزی نداشتیم تا کمکی برایمان کنند، خدایا اگر برای ما برگشتی باشد، حتما از مؤمنین خواهیم بود.

باقر (علیه‌السلام) فرمود: ولی هیئات هیئات که به خواسته‌شان برسند، و به فرض هم که برگردند، دوباره به همان منهیات که از آن نهی شده بودند، رو می‌آورند، و به درستی که دروغ می‌گویند.

مؤلف: اینکه امام (علیه‌السلام) به آیه (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِئِينَ) الخ تمسک کردند، دلالت دارد بر اینکه امام (علیه‌السلام) آیه را دال بر وقوع شفاعت دانسته‌اند، با اینکه منکرین شفاعت، آیه را از جمله ادله بر نفی شفاعت گرفته بودند، و اگر به خاطر داشته باشید آن نکته‌ای که ما در ذیل جمله: (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِئِينَ) خاطر نشان کردیم، تا اندازه‌ای وجه دلالت آیه: (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِئِينَ) را بر وقوع شفاعت روشن می‌کند، چون اگر مراد خدای تعالی صرف انکار شفاعت بود، جا داشت بفرماید فَمَا لَنَا مِنْ شَافِئِينَ و لا صَدِيقْ حَمِيمٍ، پس اینکه در سیاق نفی صیغه جمع را آورد و فرمود: (از شافعان هیچ شفیی نداشتیم)، معلوم می‌شود شافعانی بوده‌اند و جماعتی بوده‌اند که از شافعان شفیع داشته‌اند، و جماعتی نداشته‌اند، یعنی شفاعت شافعان درباره آنان فائده‌ای نداشته است.

علاوه بر اینکه جمله: (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً) الخ، که بعد از جمله: (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِئِينَ) الخ، قرار گرفته، آرزویی است که در مقام حسرت کرده‌اند، و معلوم است که آرزوی در مقام حسرت، آرزوی چیزی است که می‌بایستی داشته باشند، ولی ندارند، و حسرت می‌خورند، که ای کاش ما هم آن را می‌داشتیم.

پس معنای اینکه گفتند: (اگر برای ما بازگشتی بود) این است که ای کاش برمی‌گشتیم، و از مؤمنین می‌شدیم، تا مانند آنان به شفاعت می‌رسیدیم، پس آیه شریفه از ادله‌ایست که بر وقوع شفاعت دلالت می‌کند، نه بر نفی و انکار آن.

و در توحید^۱ از امام کاظم، از پدرش، از پدران بزرگوارش (علیهم‌السلام)، از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت آورده، که فرمود: در میانه امت من تنها شفاعت من به مرتکبین مرتکبین گناهان کبیره می‌رسد، و اما نیکوکاران هیچ گرفتاری ندارند، که محتاج شفاعت شوند، شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): چطور شفاعت مخصوص مرتکبین کبیره‌ها است؟ با اینکه خدای تعالی می‌فرماید (و لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَى)،^۲ و معلوم است که مرتکب گناهان کبیره مرتضی (مورد پسند خدا) نیستند؟ امام کاظم (علیه‌السلام) فرمود: هیچ مؤمنی گناه نمی‌کند مگر آنکه گناه ناراحتش می‌سازد و در نتیجه از گناه خود نادم می‌شود، و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده بود: که برای توبه همین که نادم شوی کافی است، و نیز فرمود: کسی که از حسنه خود خوشحال، و از گناهکاری خود متاثری و ناراحت باشد، او مؤمن است، پس کسی که از گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود، مؤمن نیست، و از شفاعت بهره‌مند نمی‌شود، و از ستمکاران است، که خدای تعالی درباره‌شان فرموده: مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ، و لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ.^۳

شخصی که در آن مجلس بود عرضه داشت: یا بن رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چگونه کسی که بر گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود مؤمن نیست؟ فرمود: جهش این است که هیچ انسانی نیست که یقین داشته باشد بر اینکه در برابر گناهان عقاب می‌شود، مگر آنکه اگر گناهی مرتکب شود، از ترس آن عقاب پشیمان می‌گردد، و همین که پشیمان شد، تائب است، و مستحق شفاعت می‌شود، و اما وقتی پشیمان نشود، بر آن گناه اصرار می‌ورزد، و مصر بر گناه آمرزیده نمی‌شود، چون مؤمن نیست، و به عقوبت گناه خود ایمان ندارد، چه اگر ایمان داشت، قطعا پشیمان می‌شد.

و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم فرموده بود: که هیچ گناه کبیره‌ای با استغفار و توبه کبیره نیست، و هیچ گناه صغیره‌ای با اصرار، صغیره نیست، و اما اینکه خدای عز و جل فرموده: (و لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَى)، منظور این است که شفیعان در روز قیامت شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد، و دین همان اقرار به جزاء بر طبق حسنت و سننات است، پس کسی که دینی پسندیده داشته باشد، قطعا از گناهان خود پشیمان می‌شود، چون چنین کسی به عقاب قیامت آشنایی و ایمان دارد.

مؤلف: اینکه امام (علیه‌السلام) فرمود: (و از ستمکاران است) الخ، در این جمله کوتاه، ظالم روز قیامت را معرفی نموده، اشاره می‌کند به ان تعریضی که قرآن از ستمکار کرده، و فرموده: فَأَذِّنْ مَوْثِنُ بَيْنَهُمْ: أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَ يَبْغَوْنَهَا عَوْجًا، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ،^۴ و این همان کسی است که اعتقاد بروز مجازات ندارد، در نتیجه اگر اوامری از خدا از او فوت شد، ناراحت نمی‌شود، و یا اگر محرماتی را مرتکب گشت، دچار دلواپسی نمی‌گردد، و حتی اگر تمامی معارف الهیه، و تعالیم دینی را انکار کرد، و یا امر آن معارف را خوار شمرد، و اعتنایی به جزاء و پاداش در روز جزا و پاداش نکرد، هیچ دلواپسی پیدا نمی‌کند، و اگر سخنی از آن به میان می‌آورد، از در استهزاء و تکذیب است. و اینکه فرمود: (پس این تائب و مستحق شفاعت است)، معنایش این است که او به سوی خدا بازگشته، و دارای دینی مرضی و پسندیده گشته، از مصادیق شفاعت قرار گرفته است، و گر نه اگر منظور توبه اصطلاحی بود، توبه خودش یکی از شفا است.

و اینکه کلام رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را نقل کرد که فرمود: (هیچ گناهی با استغفار، کبیره نیست) الخ، منظورش از این نقل تمسک به جمله بعدی بود، که فرمود: (و هیچ صغیره‌ای با اصرار صغیره نیست) چون کسی که از گناه صغیره، گرفته خاطر و پشیمان نمی‌شود، گناه درباره او وضع دیگری به خود می‌گیرد، و عنوان تکذیب به معاد و ظلم به آیات خدا را پیدا می‌کند، و معلوم است که چنین گناهی آمرزیده نیست، زیرا گناه وقتی آمرزیده می‌شود، که یا صاحب توبه کند، که مصر بر گناه گفتیم پشیمان نیست، و توبه نمی‌کند، و یا به شفاعت آمرزیده می‌شود، که باز گفتیم شفاعت دین مرضی می‌خواهد، و دین چنین شخصی مرضی نیست.

نظیر این معنا در روایت^۵ علل آمده که از ابی اسحاق القمی، نقل کرده که گفت: من به ابی جعفر امام محمد بن علی باقر (علیه‌السلام) عرضه داشتم: یا بن رسول الله! از مؤمن مستصبر برایم بگو، که وقتی دارای معرفت می‌شود، و کمال می‌یابد، آیا باز هم زنا می‌کند؟ فرمود: به خدا سوگند نه، پرسیدم: آیا لواط می‌کند؟ فرمود: به خدا سوگند، نه، می‌گوید: پرسیدم: آیا دزدی می‌کند؟ فرمود: نه، پرسیدم: آیا شراب می‌خورد؟ فرمود: نه، پرسیدم: آیا هیچیک از این گناهان کبیره را می‌کند؟ و هیچ عمل زشتی از این اعمال مرتکب می‌شود؟ فرمود: نه، پرسیدم: پس می‌فرماید: اصلا گناه نمی‌کند؟ فرمود: نه، در حالی که مؤمن است ممکن است گناه کند، چیزی که هست مؤمنی است مسلمان، و گناهکار، پرسیدم: معنای مسلمان چیست؟ فرمود: مسلمان به طور دائم گناه نمی‌کند، و بر آن اصرار نمی‌ورزد، (تا آخر حدیث)

و در خصال^۶ به سندهایی از حضرت رضا، از پدران بزرگوارش (علیهم‌السلام)، از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عز و جل برای بنده مؤمنش تجلی می‌کند، و او را به گناهانی که کرده یکی یکی واقف می‌سازد، و آن گاه او را می‌آمرزد، و این بدان جهت می‌کند، که تا هیچ ملک مقرب، و هیچ پیغمبری مرسل، از فصاحت و رسوایی بنده او خبردار نشود، پرده‌پوشی می‌کند، تا کسی از وضع او آگاه نگردد، آن گاه به گناهان او فرمان می‌دهد تا حسنه شوند.

و از صحیح مسلم^۷ نقل شده: که با سندی بریده، از ابی‌ذر، از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت آورده، که فرمود: (روز قیامت مردی را می‌آورند، و فرمان می‌رسد: که گناهان صغیره‌اش را به او عرضه کنی، و سپس از او دور شوی، باو می‌گویند: تو چنین و چنان کرده‌ای، او هم اعتراف می‌کند، و هیچیک را انکار نمی‌کند، ولی همه دلواپسی‌اش از این است که بعد از گناهان صغیره کبائرش را به رخش بکشند، آن وقت از شرم و خجالت چه کند؟ ولی ناگهان فرمان می‌رسد: به جای هر گناه یک حسنه برایش بنویسد، مرد، می‌پرسد: آخر من گناهان دیگری داشتم، و در اینجا نمی‌بینم؟ ابی‌ذر گفت: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وقتی به اینجا رسید، آن چنان خندید که دندان‌های کنارش نمودار شد.

¹ ما نه شفیی داشتیم، و نه دوستی دلسوز. سوره شعراء آیه 101.

² توحید صدوق ص 407 ح 6 ب 63.

³ سوره انبیاء، آیه 28.

⁴ ستمکاران نه دلسوزی دارند، و نه شفیی که شفاعتش خریدار داشته باشد. سوره غافر آیه 18.

⁵ پس جازنی در میان آنان جار کشید: که لعنت خدا بر ستمکاران، یعنی کسانی که مردم را از راه خدا جلوگیری می‌کنند، و دوست می‌دارند آن را کج و معوج

سازند، و به آخرت هم کافرنند. سوره اعراف آیه 45.

⁶ علل الشرائع ص 489.

⁷ عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام) ج 2 ص 32 ج 57 ب 31.

⁸ صحیح مسلم.

و در امالی¹ از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده: که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای تبارک و تعالی رحمت خود بگستراند، آن چنان که شیطان هم به طمع رحمت او بیفتد. **مؤلف:** این سه روایت اخیر، از مطلقات اخبارند، که قید و شرطی در آنها نشده، و منافات با روایات دیگری ندارد، که قید و شرط در آنها شده است. و اخبار داله بر وقوع شفاعت، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز قیامت، هم از طرق ائمه اهل بیت و هم از طرق عامه، بسیار و به حد تواتر رسیده است، که صرفنظر از مفاد یک یک آنها، همگی بر یک معنا دلالت دارند، و آن این است که در روز قیامت افرادی گنه کار از اهل ایمان شفاعت می شوند، حال یا اینکه از دخول در آتش نجات می یابند، و یا اینکه بعد از داخل شدن بیرون می شوند، و آنچه از این اخبار به طور یقین حاصل می شود، این است که گنه کاران از اهل ایمان در آتش خالد و جاودانه نمی مانند، و به طوری که بخاطر دارید از قرآن کریم هم بیش از این استفاده نمی شد.²

¹ امالی صدوق ص 171 ح 2 مجلس 37.

² بحث فلسفی

جزئیات و تفصیل مسئله معاد، چیزی نیست که دست براهین عقلی بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئیات معاد، که در کتاب و سنت وارد شده، اثبات نماید، و علتش هم بنا به گفته بوعلی سینا این است که: آن مقدماتی که باید براهین عقلی بچیند، و بعد از چیدن آنها یک یک آن جزئیات را نتیجه بگیرد، در دسترس عقل آدمی نیست، و لکن با در نظر گرفتن این معنا، که آدمی بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردی عقلی و مثالی به خود می گیرد و براهین عقلی دسترسی به این انسان مجرد و مثالی دارد، لذا کمالاتی هم که این انسان در آینده در دو طریق سعادت و شقاوت به خود می گیرد، در دسترس براهین عقلی هست.

آری انسان از همان ابتدای امر، هر فعلی که انجام دهد، از آن فعل هیئتی و حالی از سعادت و شقاوت در نفسش پدید می آید، که البته می دانید مراد از سعادت، آن وضع و آن چیز است که برای انسان از آن جهت که انسان است خیر است، و مراد از شقاوت هر چیزی است که برای او، از این جهت که انسان است مضر است. آن گاه اگر همین فعل تکرار بشود، رفته رفته آن حالتی که گفتیم از هر فعلی در نفس پدید می آید، شدت یافته، و نقش می بندد، و به صورت یک ملکه (و یا بگو طبیعت ثانوی)، در می آید، و سپس این ملکه، در اثر رسوخ بیشتر، صورتی سعیده، و یا شقیه در نفس ایجاد می کند، و مبداء هیئت ها و صورت های نفسانی می شود، حال اگر آن ملکه، سعیده باشد، آثارش وجودی، و مطابق، و ملایم با صورت جدید، و با نفسی می شود که در حقیقت به منزله ماده ایست که قابل و مستعد و پذیرای آنست، و اگر شقیه باشد، آثارش عدمی می شود، که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می کند.

پس نفسی که سعید است، از آثاری که از او بروز می کند لذت می برد، چون گفتیم: نفس او نفس یک انسان است، و آثار هم آثار انسانیت او است، و او می بیند که هر لحظه انسانیش فعلیتی جدید به خود می گیرد.

و بر عکس نفس شقی، آثارش همه عدمی است، که با تحلیل عقلی سر از فقدان و شر در می آورد، پس همانطور که گفتیم: نفس سعید به آن آثار انسانی که از خود بروز می دهد، بدان جهت که نفس انسانی است بالفعل لذت می برد، نفس شقی هم هر چند که آثارش ملایم خودش است، چون آثار آثار او است، و لکن بدان جهت که انسان است از آن آثار، متألم می شود.

این مطلب مربوط به نفوس کامله است، در دو طرف سعادت و شقاوت، یعنی انسانی که هم ذاتش صالح و سعید است، و هم عملش صالح است، و انسانی که هم ذاتش شقی است، و هم عملش فاسد و طالح است، و اما بالنسبه به نفوس ناقص، که در سعادت و شقاوتش ناقص هستند، باید گفت: اینگونه نفوس دو جورند، یکی نفسی است که ذاتا سعید است، ولی فعلا شقی است و دوم آن نفسی که ذاتا شقی است ولی از نظر فعل سعید است.

اما قسم اول، نفسی است که ذاتش دارای صورتی سعید است، یعنی عقائد حقه را که از ثابتات است دارد، چیزی که هست هیئت هایی شقی و پست، در اثر گناهان و زشتی هایی که مرتکب شده به تدریج از روزی که در شکم مادر به این بدن متعلق شده، و در دار اختیار قرار گرفته، در او پیدا شده، و چون این صورتهای با ذات او سازگاری ندارد، ماندنش در نفس قسری و غیر طبیعی است، و برهان عقلی این معنا را ثابت کرده: که قسر و امر غیر طبیعی دوام نمی آورد، پس چنین نفسی، یا در دنیا، یا در برزخ، و یا در قیامت، (تا ببینی، رسوخ و ریشه دواندن صور شقیه تا چه اندازه باشد)، طهارت ذاتی خود را باز می یابد.

و همچنین نفس شقی، که ذاتا شقی است، ولی به طور عاریتی هیئت های خوبی در اثر اعمال صالحه به خود گرفته، از آنجا که این هیئت ها و این صورتهای با ذات نفس سازگاری ندارد، و برای او غیر طبیعی است، و گفتیم امر غیر طبیعی دوام ندارد، یا دیر، و یا به زودی، یا در همین دنیا، و یا در برزخ، و یا در قیامت، این صورتهای صالحه را از دست می دهد.

باقی می ماند آن نفسی که در زندگی دنیا هیچ فعلیتی نه از سعادت و نه از شقاوت به خود نگرفته، و هم چنان ناقص و ضعیف از دار دنیا رفته، اینگونه نفوس مصادق (مرجون لاهر الله) اند، تا خدا با آنها چه معامله کند.

این آن چیز است که براهین عقلی در باب مجازات به ثواب و عقاب در برابر اعمال، بر آن قائم است، و آن را اثر و نتیجه اعمال میدانند، چون بالاخره روابط وضعی و اعتباری، باید به روابطی وجودی و حقیقی منتهی شود.

باز مطلب دیگری که در دسترس براهین عقلی است، این است که برهان عقلی مراتب کمال وجودی را مختلف میدانند، بعضی را ناقص، بعضی را کامل، بعضی را شدید، بعضی را ضعیف، که در اصطلاح علمی این شدت و ضعف را تشکیک می گویند، مانند نور که قابل تشکیک است، یعنی از یک شمع گرفته، به بالا می رود، نفوس بشری هم در قرب به خدا، که مبداء هر کمال و منتهای آنست، و دوری از او مختلف است، بعضی از نفوس در سیر تکاملی خود به سوی آن مبدئی که از آنجا آمده اند، بسیار پیش می روند، و بعضی دیگر کمتر و کمتر، این وضع علل فاعلی است، که بعضی فوق بعضی دیگرند، و هر علت فاعلی، واسطه گرفتن فیض از مافوق خود، و دادش به مادون خویش است، که در اصطلاح فلسفی از آن (ما به) تعبیر می کنند، پس بعضی از نفوس که همان نفوس کامله از قبیل نفوس انبیاء (علیهم السلام)، و مخصوصا آنکه همه درجات کمال را پیموده، و به همه فعلیاتی که ممکن بوده رسیده، واسطه می شود بین مبداء فیض، و علت های مادون، تا آنان نیز هیئت های شقیه و زشتی که بر خلاف ذاتشان در نفوس ضعیفشان پیدا شده، زایل سازند، و این همان شفاعت است البته شفاعتی که مخصوص گنه کاران است.

بحث اجتماعی (بررسی و تأثیر اعتقاد به شفاعت از نظر اجتماعی)

آنچه اصول اجتماعی دست می دهد، اینست که مجتمع بشری به هیچ وجه قادر بر حفظ حیات، و ادامه وجود خود نیست، مگر با قوانینی که از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شود، تا آن قوانین، ناظر بر احوال اجتماع باشد، و در اعمال یک یک افراد حکومت کند، و البته باید قانونی باشد که از فطرت اجتماع، و غریزه افراد جامعه، سرچشمه گرفته باشد، و بر طبق شرائط موجود در اجتماع وضع شده باشد، تا تمامی طبقات هر یک بر حسب آنچه با موقعیت اجتماعش سازگار است، راه خود را به سوی کمال حیات طی کند، و در نتیجه جامعه به سرعت رو به کمال قدم بر دارد، و در این راه طبقات مختلف، با تبادل اعمال، و آثار گوناگون خود، و با برقرار کردن عدالت اجتماعی، کمک کار یکدیگر در سیر و پیشرفت شوند.

از سوی دیگر، این معنا مسلم است، که وقتی این تعاون، و عدالت اجتماعی برقرار می‌شود، که قوانین آن بر طبق دو نوع مصالح و منافع مادی و معنوی هر دو وضع شود، و در وضع قوانین، رعایت منافع معنوی هم بشود، (زیرا سعادت مادی و معنوی بشر، مانند دو بال مرغ است، که در پروازش به هر دو محتاج است، اگر کمالات معنوی از قبیل فضائل اخلاقی در بشر نباشد، و در نتیجه عمل افراد صالح نگردد، مرغی می‌ماند که می‌خواهد با یک بال پرواز کند) چون همه می‌دانیم که این فضائل اخلاقی است، که راستی، و درستی، و وفای به عهد، و خیرخواهی، و صدها عمل صالح دیگر درست می‌کند.

و از آنجایی که قوانین، و احکامی که برای نظام اجتماع وضع می‌شود، احکامی است اعتباری، و غیر حقیقی، و به تنهایی اثر خود را نمی‌بخشد (چون طبع سرکش و آزادی طلب بشر، همواره می‌خواهد از قید قانون بگریزد)، لذا برای اینکه تأثیر این قوانین تکمیل شود، به احکام دیگری جزائی نیازمند می‌شود، تا از حریم آن قوانین حمایت، و محافظت کند، و نگذارد یک دسته بوالهوس از آن تعدی نموده، دسته‌ای دیگر در آن سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی کنند.

و به همین جهت می‌بینیم هر قدر حکومت (حال، هر حکومتی که باشد) بر اجراء مقررات جزائی قویتر باشد، اجتماع در سیر خود کمتر متوقف می‌شود، و افراد کمتر از مسیر خود منحرف و گمراه گشته، و کمتر از مقصد باز می‌مانند.

و بر خلاف، هر چه حکومت ضعیف‌تر باشد، هرج و مرج در داخل اجتماع بیشتر شده، و جامعه از مسیر خود منحرف و منحرف‌تر می‌شود، پس به همین جهت یکی از تعلیماتی که لازم است در اجتماع تثبیت شود، تلقین و تذکر احکام جزائی است، تا اینکه همه بدانند: در صورت تخلف از قانون به چه مجازات‌ها گرفتار می‌شوند، و نیز ایجاد ایمان به قوانین در افراد است، و نیز یکی دیگر این است که با ندانم‌کاریها، و قانون‌شکنی‌ها، و رشوه‌گیری‌ها، امید تخلص از حکم جزاء را در دلها راه ندهند، و شیدای از این امید جلوگیری کنند.

باز به همین جهت بود که دنیا علیه کیش مسیحیت قیام کرد، و آن را غیر قابل قبول دانست، برای اینکه در این کیش به مردم می‌گویند: که حضرت مسیح خود را بر بالای دار فدا، و عوض گناهان مردم قرار داد، و این را به مردم تلقین کردند، که اگر بیایند، و با نمایندگان او صحبت کنید، و از او خواهش کنید، تا شما را از عذاب روز قیامت برهاند، آن نماینده این وساطت را برایتان خواهد کرد، و معلوم است که چنین دینی اساس بشریت را منهدم می‌کند، و تمدن بشر را با سیر قهقری به توحش مبدل می‌سازد.

هم چنان که می‌گویند: آمار نشان داده که دروغگویان و ستمکاران در میان متدینین بیشتر از دیگرانند، و این نیست مگر بخاطر اینکه، این عده همواره دم از حقانیت دین خود می‌زنند، و گفتگو از شفاعت مسیح در روز قیامت می‌کنند، و لذا دیگر هیچ باکی از هیچ عملی ندارند، بخلاف دیگران، که از خارج چیزی و تعلیماتی در افکارشان وارد نگشته، به همان سادگی فطرت، و غریزه خدادادی خود باقی مانده‌اند و احکام فطرت خود را با تعلیماتی که احکام فطری دیگر آن را باطل کرده، باطل نمی‌کنند و به طور قطع حکم می‌کنند به اینکه تخلف از هر قانونی که مقتضای انسانیت، و مدینه فاضله بشریت است، قبیح و ناپسند است.

و ای بسا که جمعی از اهل بحث، مسئله شفاعت اسلام را هم، از ترس اینکه با همین قانون شکنی‌های زشت تطبیق نشود، تأویل نموده، و برایش معنایی کرده‌اند، که هیچ ربطی به شفاعت ندارد، و حال آنکه مسئله شفاعت، هم صریح قرآن است، و هم روایات وارده درباره آن متواتر است.

و به جان خودم، نه اسلام شفاعت را به آن معنایی که آقایان کرده‌اند - که گفتیم هیچ ربطی به شفاعت ندارد - اثبات کرده، و نه آن شفاعتی را که با قانون‌شکنی - یعنی یک مسئله مسخره و زشت منطبق می‌شود - قبول دارد.

اینجاست که یک دانشمند که می‌خواهد در معارف دینی اسلامی بحث کند، و آنچه اسلام تشریح کرده، با هیکل اجتماع صالح، و مدینه فاضله تطبیق نماید، باید تمامی اصول و قوانین منطقه بر اجتماع را بر رویهم حساب کند و نیز بداند که چگونه باید آنها را با اجتماع تطبیق کرد، و در خصوص مسئله شفاعت بدست آورد که اولاً شفاعت در اسلام به چه معنا است؟ و ثانیاً این شفاعتی که وعده‌اش را داده‌اند، در چه مکان و زمانی صورت می‌گیرد؟ و ثالثاً چه موقعیتی در میان سایر معارف اسلامی دارد؟

که اگر این طریقه را رعایت کند، می‌فهمد که اولاً آن شفاعتی که قرآن اثباتش کرده، این است که مؤمنین یعنی دارندگان دینی مرضی، در روز قیامت جاویدان در آتش دوزخ نمی‌مانند، البته همانطور که گفتیم، به شرطی که پروردگار خود را با داشتن ایمان مرضی، و دین حق دیدار نموده باشد، پس این وعده‌ای که قرآن داده مشروط است، نه مطلق، (پس هیچکس نیست که یقین داشته باشد که گناهانش با شفاعت آمرزیده می‌شود، و نمی‌تواند چنین یقینی پیدا کند).

علاوه بر این، قرآن کریم ناطق به این معنا است: که هر کسی نمی‌تواند این دو شرط را در خود حفظ کند، چون باقی نگهداشتن ایمان بسیار سخت است، و بقای آن از جهت گناهان، و مخصوصاً گناهان کبیره، و باز مخصوصاً تکرار و ادامه گناهان، در خطری عظیم است، آری ایمان آدمی دائماً در لبه پرتگاه قرار دارد، چون منافیات آن دائماً آن را تهدید به نابودی می‌کند.

و چون چنین است، پس یک فرد مسلمان دائماً ترس این را دارد، که مبدا گرانمایه‌ترین سرمایه نجات خود را از دست بدهد، و این امید را هم دارد، که بتواند با توبه و جبران مافات آن را حفظ کند، پس چنین کسی دائماً در میان خوف و رجاء قرار دارد، و خدای خود را، هم از ترس می‌پرستد، و هم با امید، و در نتیجه در زندگیش هم در حالت اعتدال، میان نومیدی، که منشا خمودیها است، و میان اطمینان به شفاعت، که کوتاهیها و کسالت‌ها است، زندگی می‌کند، نه به کلی نومید است، و نه به کلی مطمئن، نه گرفتار آثار سوء آن نومیدی است، و نه گرفتار آثار سوء این اطمینان.

و ثانیاً می‌فهمد، که اسلام قوانینی اجتماعی قرار داده، که هم جنبه مادیات بشر را تأمین می‌کند، و هم جنبه معنویات او را، به طوری که این قوانین، تمامی حرکات و سکنات فرد و اجتماع را فرا گرفته، و برای هر یک از مواد آن قوانین، کيفر و پاداشی مناسب با آن مقرر کرده، اگر آن گناه مربوط بحقوق خلق است، دیاتی، و اگر مربوط به حقوق دینی و الهی است، حدودی و (تعزیرهایی) معلوم کرده، تا آنجا که یک فرد را به کلی از مزایای اجتماعی محروم نموده، سزاوار ملامت و مذمت و تقبیح دانسته است.

و باز برای حفظ این احکام، حکومتی تأسیس کرده، و اولی الامر می‌نموده، و از آنهم گذشته، تمامی افراد را بر یکدگر مسلط نموده، و حق حاکمیت داده، تا یک فرد (هر چند از طبقه پائین اجتماع باشد)، بتواند فرد دیگری را (هر چند که از طبقات بالای اجتماع باشد)، امر به معروف و نهی از منکر کند.

و سپس این تسلط را با مدیدن روح دعوت دینی، زنده نگه داشته است، چون دعوت دینی که وظیفه علمای امت است، متضمن انذار و تبشیرهایی به عقاب و ثواب در آخرت است، و به این ترتیب، اساس تربیت جامعه را بر پایه تلقین معارف مبدء و معاد بنا نهاده.

این است آنچه که هدف همت اسلام از تعلیمات دینی است و خاتم پیامبران آن را آورد، و هم در عهد خود آن جناب، و هم بعد از آن جناب تجربه شد، و خود آن حضرت آن را در مدت نبوتش پیاده کرد، و حتی یک نقطه ضعف در آن دیده نشد، بعد از آن جناب هم تا مدتی به آن احکام عمل شد، چیزی که هست بعد از آن مدت، بازیچه دست زمامداران غاصب بنی‌امیه، و پیروان ایشان قرار گرفت، و با استبداد خود، و بازیگری با احکام دین، و ابطال حدود الهی، و سیاست دینی، دین